

کابل نالت تقدیم میکند



محفل یادبود سادروان ملک الشعراء قاری عبدالله

در شهر استراسبورگ - فرانسه

شنبه ۶ فبروری سال ۲۰۱۰

برگزارکننده: کانون فرهنگی افغانهای شهر استراسبورگ - فرانسه

گزارش: اشعار و مضامین

شناسنامه

محفل شادروان ملک الشعراء قاری عبدالله

ناشر: کانون فرهنگی افغانهای شهر اشتراشبورگ - فرانسه

صفحه آرایی و طراحی: سید سلیمان واعظی

مهتم: میر عبدالحلیم واعظی

تعداد: ۱۵۰ جلد

تاریخ چاپ: جوزای ۱۳۹۱ خورشیدی / جون ۲۰۱۲ میلادی

مکان چاپ: آلمان

فهرست مضامین و اشعار:

- ۱ - پیرامون این مجموعه کانون فرهنگی افغانهای شهر استراسبورگ
- ۲ - گزارش محفل ظاهر دیوانچگی
- ۳ - شرح حال شادروان قاری میر احمد فهیم زاووش
- ۴ - عرض ارادت به قاری عبدالله خان ملک الشعراء داکتر محمد اکرم عثمان
- ۵ - شهسوار اقلیم دانش ملک الشعراء محمد طاهر هاتف
- ۶ - متن ارسالی دوکتور عبدالواحد قاری
- ۷ - در اقلیم سخن لاف سلیمانی زلم قاری داکتر حمیرا نهگت دستگیر زاده
- ۸ - نقد سنتی در ادبیات دری داکتر اسدالله شعور
- ۹ - گرفتاری دل ارسالی همایون قاری
- ۱۰ - مستی دل ارسالی نجیب الله مولا نا زاده
- ۱۱ - ملک الشعراء قاری عبدالله سروده از صالحه وهاب واصل
- ۱۲ - گلزمینی از سخن شبگیر پولادیان
- ۱۳ - قصیده شکایت از زمستان و لای کابل به خوانش شفیقه رحیم
- ۱۴ - غزل خوبان به خوانش عبدالقیوم قاری
- ۱۵ - زمانه و برخی از ویژگیهای شعر قاری نصیر مهرین
- ۱۶ - قاری عبدالله سروده از بهالدین وکیل
- ۱۷ - پیام قاضی محمد موسی عثمان
- ۱۸ - پیام داکتر ثنا نیکپی
- ۱۹ - زبان گفتاری در شعر قاری میر عبدالحلیم واعظی
- ۲۰ - قشرده یی از فعالیت کانون فرهنگی افغانهای شهر استراسبورگ - فرانسه

بهار ۱۳۹۱ خورشیدی

مارچ ۲۰۱۲ عیسوی

شادروان قاری عبدالله یکی از چهره های برازنده ادبیات و از استادان نامور فارسی دری است. به این دلیل کانون فرهنگی افغانهای شهر اشتراسبورگ، در راستای نیکو داشتهای چنان چهره ها، با یاد او نیز محفلی را در تاریخ ۶ فروری ۲۰۱۰ دایر نمود. حضور گرم تعدادی از چهره های ادبی و فرهنگی و خوانش پیام ها و مضامین فرستاده شده، کیفیت محفل و غنای شناخت از شادروان قاری را همراه داشت. رساله موجود مجموعه مضامین، اشعار و پیام هایی است که در آن محفل به خوانش گرفته شد.

کانون فرهنگی افغانهای

شهر اشتراسبورگ

بسم الله الرحمن الرحيم

ظاهر دیوانچکی

گزارش همایش قاری عبدالله ملک الشعراء

به ساعت ۷ شام شنبه ۶ فروری ۲۰۱۰ ع. محفلی که به یاد شاعر، نویسنده، مترجم و ادیب گرانمایه تاریخ معاصر افغانستان از طرف کانون فرهنگی افغانهای شهر استراسبورگ - فرانسه، تدارک دیده شده بود، گشایش یافت.

ظاهر دیوانچکی، سخنگوی کانون ورود شرکت کننده گان و مهمانان را خیرمقدم گفته به ضرورت دایر شدن چنین محافل در داخل و خارج کشور، اشاره نمود. سخنگوی انجمن یادآور شد که در راستای انجام وظایف فرهنگی انجمن، چند ماه پیش تصمیم گرفتیم تا یادی از مرحوم قاری عبدالله ملک الشعراء به عمل بیاوریم. طی دیداری با نویسنده و مؤرخ عزیز کشور جناب نصیرمهرین، فراخوانی را به نشر سپردیم. بسیار خوشنود هستیم که به زودی مضامین بسیار ارزنده و پیشنهادات قیمندار اساتید و فرهنگیان بزرگوار خویش را دریافت نمودیم.

حاضرین محترم، شایان یادآوری است که، درگردهم آمدن و تأمین ارتباط با نویسنده گان و فرهنگیان عزیزمیهن ما، جناب مهرین سهم به سزایی داشته اند. با وجود گرفتاری های پژوهشی و اجتماعی و فرهنگی بسیاری که دارند، باحوصله مندی تشویق آمیز تا این لحظه در پهلوی ما قرار گرفتند. این دوست عزیز ما که همیشه به جاه و مقام دست رد زده و زنده گی خویش را وقف تحقیق و خدمت به فرهنگ مردم خویش نموده اند، از تسلیم ناپذیرانی است که مبارزه با بی عدالتی ها را هیچ وقت فراموش ننموده، واقعاً حق زیادی بر ما دارد. ما از ایشان خواهش می کنیم تا عقب تریبیون تشریف آورده با شما صحبت نموده و در معرفی دوستانی که مضامین خویش را لطف نموده عنوانی ما فرستاده اند، یاری مان برسانند.

جناب نصیرمهرین از دایر نمودن چنین محافلی قدردانی نموده گفت، که شناسایی با بسا از چهره های تاریخی و ادبی، اجتماعی و سیاسی کشور ما، مستلزم بازنگری است. کم نداریم چهره هایی گرانقدری را که آن ها و قدرشان را هیچ نیافته و نشناخته ایم. باید به سراغ شناسایی و دریافت آنها برویم. معرفت دقیق تر و ژرفتر با مرحوم قاری عبدالله نیز چنین بازنگری را ایجاب می نماید.

جناب دیوانچکی، به ترتیب آتی از نویسنده گان و هموطنانی یاد نمودند که خود تشریف آورده و یا مضامین خویش را فرستاده اند:

- جناب میراحمد فهیم زاووش (هالند)

- " داکتر محمد اکرم عثمان (سویدن)

- " ملک الشعراء محمد طاهر هاتف (امريکا)
- خانم زهره يوسفی (آلمان)
- جناب دكتور واحد قارى (فرزند مرحوم ملك الشعراء – آلمان)
- خانم داکتر حميرا نگهت دستگیر زاده (هالند)
- جناب داکتر اسدالله شعور (کانادا)
- " همایون قاری (آلمان)
- " نجیب الله مولا نا زاده (استرالیا)
- خانم صالحه وهاب واصل (هالند)
- جناب جلیل شبگیر پولادیان (آلمان)
- خانم شفیقه رحیم یک تن از نواسه های ملک الشعراء (آلمان)
- جناب عبدالقیوم قاری (آلمان)
- " نصیر مهرین (آلمان)
- " به‌الدین وکیلی (فرانسه)
- " محمد ابراهیم حجازی (آلمان)
- " قاضی محمد موسی عثمان (کانادا)
- " داکتر ثنا نیکی (کانادا)
- " میر عبدالحلیم (آلمان)



خانم زهره یوسفی در حال خوانش مضمون.



محترم استاد حسین آرمان با وجود مشکل صحنی اشعاری قاری را زمرمه نمود.

به علت این که مضامین بیشتری دریافت شده بود؛ و برخی بسیار طویل اند، با طلب معذرت از نویسندگان محترم مجبور هستیم که فعلاً قسمت های از مضامین را به خوانش بگیریم. البته در آینده نزدیک به انتشار همه مقالات و اشعار اقدام میشود.

پیش ازینکه خوانش مضامین آغاز شود، جناب دیوانچگی گفت، خبر خوش دیگری که برای حضار گرامی داریم این است، که محترم استاد آرمان از شهر ژنو کشور سوئیس تشریف آورده و ما را بسیار افتخار بخشیده اند. لطف نموده به افتخار ایشان کف بزنید.



محترم منیر که از شهر مونشن تشریف آورده بود، آهنگ های دلنوا را سرود.

پس از ختم خوانش مضامین و تفریح و صرف غذا، در قسمت دوم برنامه، استاد گرامی آقای حسین آرمان با همنوازان شان آقای محمد عثمان آرمان، محمد غلام نجرابی و خسرو حبیب و بعد از ایشان آقای منیر از شهر مونشن آلمان و آقای سمیع محاق یکی از فعالین کانون فرهنگی در شهر استراسبورگ، با آهنگ های گرم خویش محفل ما را گرمی بیشتر بخشیدند.

محفل طبق برنامه پیش رفت. در خوانش مضامین فرستاده شده، بعضی از نویسندگان ارجمند شرکت کننده سهم گرفتند.

در آخر سخنگوی انجمن یادآور شد که یک عده از عزیزان به صورت مستقیم و بعضی از طریق دوستان، آرزومندی های نیک خویش را همراه با پیشنهادات سازنده برای ما مطرح نموده اند. که به این ترتیب از ایشان نام می بریم:

استاد و اصف باختری، یادآوری های بسیار مفیدی در زمینه تحقیق بر احوال قاری نموده اند.

جناب رهنورد زریاب تمنیات نیک خود را ابراز کرده اند.

جناب بشیر سخاورد لطف نموده از طریق ایمیل محفل ما را به نیکویی یاد نموده اند. همچنان عزیزانی مانند، جناب شریف سعیدی، جناب داکتر حشمت حسینی، جناب مسعود میر شاهی، جناب ایشور داس مسؤول تارنمای وزین کابل ناتھ احساسات نیک خود را بیان کرده اند. جناب داکتر ثنا نیکپی، کانون فرهنگی افغانستان- آلمان و انجمن دوستداران سخن (هامبورگ) پیام های خویش را فرستاده اند. قرار بود که جناب استاد عبدالوهاب مددی نیز مهمان ما باشند، اما به علت تکلیف صحی نتوانستند به محفل امشب حضور برسانند.

یکی از نوشته های مرحوم قاری عبدالله (محاکمه صهبایی و خان آرزو) با نمونه از اشعار قاری در صحافت زیبا از طرف کانون تجدید چاپ گردیده و برای حضار شرکت کننده توزیع گردید. نقاشی صورت مرحوم قاری عبدالله کار پنجه های هنر آفرین محترم استاد عبدالله مانی در سالون جلب توجه مینمود. ایشان زحمت کشیده آنرا از هالند به محفل آورده بود. همچنان خانم صالحه و هاب واصل، رسم بزرگی از ایشان را که به دست خویش رسامی نموده بود، به گونه تحفه به محفل سپرد.

جناب بهاء الدین وکیلی با سرایش منظومه ها و چاپ شعر معروف "افغانستان و طنم" از شادروان وکیلی پوپلزایی، یاد مرحوم قاری را گرامی داشته اند.

کانون از همه این عزیزان ابراز تشکرمی نماید.

قابل یادآوری مید انیم که چندین تارنما نیز در پخش خبر همایش محفل ما را یاری رسانیدند که عبارت اند از:

تارنماهای کانون فرهنگی ادیبان، آسمایی، آریایی، فردا، کابل ناتھ، گفتمان و نی ما از همکاری ایشان تشکر نموده، موفقیت های بیشتری را برای همه خواهانیم.

برنامه در حوالی ساعت ۳ به پایان رسید. هرگاه کمبود و نارسایی و کم کاری از طرف انجمن رونما شده باشد، عزیزان بابرگواری بر ما ببخشایند.

بسم الله الرحمن الرحيم

فہیم زاووش

شرح حال شادروان قاری

مہمانان گرامی، شعراً، دانشمندان و نویسندگان عزیز اسلام و علیکم!

از سر کوی تو ای بت بخدا خواهم رفت
رفتیم گر نشد امروز صبا خواهم رفت

از این شعر پیداست کہ سخن در مورد عارف و سخنسرای توانایی است کہ او را ملک الشعرا۱ افغانستان گویند.

مرحوم قاری عبدالله، در سال ۱۲۴۷ خورشیدی در شهر کابل چشم بہ جهان گشود. پدرش قطب الدین؛ و پدر بزرگش محمد غوث از ادبای زمان خویش بودند.

آموزش های نخستین او شامل قرآن مجید و خواندن و نوشتن بود کہ از محضر پدر بہ نیکویی فرا گرفت. اندک اندک بہ کمک پدر و دانشمندانی کہ اومی شناخت، علوم متداولہ وقت را آموخت. علمی کہ فقہ و منطق و کلام و ادبیات و حکمت را احتوا می کرد و بخش مهمی از دانش روزگار محسوب میشدند.

او کلمات و جملات قرآن را نہ تنها با تجوید و احکام آن بہ کمال دقت ادا می کرد، بلکہ آن را از بر کرد. بنابر ہمین دلیل بود کہ او را حافظ و قاری و یا حافظ عبدالله قاری نیز گفته اند.

او در تسلط بر زبان و ادب فارسی دری کم نظیر، نطقش واضح و بلیغ و خطش زیبا و دلنشین بود و بویژه خط نستعلیق را با مهارت و استادانہ مینوشت و آثار و اندوخته هایش را در خدمت نشر دانش و آگاهی مردم این سرزمین قرار میداد.

رویکرد پیوستہ بہ مطالعہ، نیاز بہ فراگیری زبان عربی برایش در میان آورد. زبان عربی را نیز در سطحی آموخت کہ آن را بہ سان زبان فارسی دری یا زبان مادری اش مینوشت و سخن میگفت.

این است کہ در عنفوان جوانی و سپیدہ دم حیات ادبی اش بہ حیث یکی از چہرہ های سرشناس جلب توجہ نمود. بہ دلیل تلاوت قرآن مجید، لقب قاری با نام او پیوند ناگسستنی یافت. و دسترسی اش بہ سرایش شعر، از او شاعری بلند مرتبت و چیرہ دست آفرید. بہ اقتضای روزگار و ساختار های سیاسی و فرهنگی حاکم دربار امیر عبدالرحمان خان، بخشی از اشعار او مدح می باشند.

ولی با گسترش نسبی دامنہ آموزش و مطالعہ، بہ حیث یکی از سرچشمہ های معرفت در زمینہ های ادبی، تدریس، ترجمہ، تحقیق و نقد نیز طرف توجہ قرار گرفت.

دردار التالیف وزارت معارف به تألیف و تدوین کتاب های درسی پرداخت. از آن جا است که بیشترین کتاب های فارسی مکاتب را از قلم آن مرحومی میابیم.

پس از تأسیس مکتب حبیبیه حدود ۴۰ سال در آنجا به حیث آموزگار در پرورش تعلیم شاگردان همت گماشت. او هم چنان خارج از دایره های رسمی، در منزل خویش نیز شیفتگان شعر و ادب را رهنمایی می نمود.

قاری عبدالله هم چنان نسخه های خطی پیشین و دیوان ها را بازنگری و برای چاپ آماده نمود. از فراورده های قلمی، نظم و نثر و ترجمه های مرحوم قاری عبدالله ازین عناوین میتوان نام برد:

- تألیف کتاب های متعدد فارسی برای تدریس مکاتب
- قواعد فارسی
- ادبیات حالات شعرا
- ادبیات مجموعه منتخب نظم و نثر
- کتاب املا و اصول تنقیط
- فن معانی
- سراج النحو
- سراج العرف
- کلید صرف عربی
- تذکره شعرای معاصر
- مصاحبه اخلاقی
- اشهر مشاهیر ادبای شرق
- المنبع الجديد
- انشأ و محاکمه
- ترجمه سخندان فارس از مولانا محمد حسین آزاد
- ترجمه فصوص الحکم
- ترجمه مغازی و اقدی
- ترجمه منطق امام غزالی که در ۱۳۲۱ خورشیدی جایزه مطبوعاتی را گرفت
- و بعضی آثار قلمی دیگر

با آنکه در شروع پادشاهی محمد نادرشاه گفته شده است که نظر به کبر سن از وظیفه ی معلمی معاف شد، اما سالهای متمادی به سرودن شعر و ترجمه و نوشتن مشغول بود.

مرحوم استاد قاری عبدالله آخرین ستاره این افق و واپسین شمع انجمن ادب و دانش باستان در افغانستان بود. شیوه شیوا و سبک ملیح و گیرای او در شعر و انسجام او در غزل و قصیده بارز ترین موید مدعای ماست. مجموعه ی اشعار او یک بار در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در لاهور و بار دیگر همراه بابرخی از بقیه

کارکردهای قلمی او به اهتمام شاگرد گرامی اش مرحوم عبدالحق بیتاب با نام کلیات قاری عبدالله خان، در سال ۱۳۳۴ خورشیدی در کابل انتشار یافت.

در اشعارش در کنار مدح، یاران و دوستان و چهره‌های مختلف اجتماعی را نظر به لزوم دیدی به ستایش نشسته است.

در مسابقه قریحه شعری که به مناسبت فتح کابل از طرف مجله کابل براه انداخته شده بود، جایزه درجه اول به ایشان اهدا گردید. هم چنان در سال ۱۳۱۳ خورشیدی در مشاعره به مناسبت فصل بهار باز هم جایزه درجه اول را نصیب شد.

قاری عبدالله خان در سال ۱۳۱۴ خورشیدی رسماً لقب ملک الشعرا ی افغانستان را گرفت و در سال ۱۳۱۷ خورشیدی به پاس خدمات چهل ساله خود در معارف کشور نشان درجه دوم معارف برای شان تفویض گردید.

ملک الشعراء از جوانی تا پیری در مراحل مختلف حیات خویش زندگانی علمی داشت. علم و معرفت و فراست ذاتی را با تقوا و دیانت واقعی به حد کمال دارا بود. او مردی بود که از سیمای او عجز و انکسار، تواضع، فروتنی، دیانت و تقوا می ریخت. قاری در ادای فرایض الهی و سنن نبوی (ص) جهد بلیغی داشت و از نواهی سخت اجتناب می ورزید. او عقیده محکمی که داشت که علم بدون اخلاق و فضل بدون دیانت راسخ نه تنها بی فایده بلکه مضر است.

گویا اعتمادی یکی از شاگردان قاری می گوید: استاد پیوسته برای اكمال معلومات و رهنمائی اشخاص کار می کرد و زحمت می کشید و به هر کس آنچه یاد داشت می آموخت و از آموزش خود حظ می برد. او اصلاً برای خود در عالم علم و ادب مقامی قایل نبود.

بلی! این است بزرگی روح

سر انجام ملک الشعرا ی افغانستان به روز جمعه نهم ثور سال ۱۳۲۲ خورشیدی به سن ۷۵ سالگی داعی اجل را لبیک گفت و سیمای او برای همیشه از نظر صاحبان نظر و دوست داران علم و ادب پنهان گردید.

خدمات این استاد بزرگ فرهنگ و ادب سرزمین ما هیچ گاه فراموش خاطر فرزندان حق شناس کشور ما نخواهد شد و نام نیک شان همیشه در صفحات زرین تاریخ ما به خط درشت باقی خواهد ماند.

در خاتمه یکی از اشعار او را بطور نمونه و خشنودی روح پرفتوح آن مرد بزرگ به خوانش می گیرم.

پنجه شور جنون پاره گریبانم کـــرد
 دیده را شام غمت رخصت اشکی دادم
 سخن روی تو با او به میــــان آوردم
 ماجرای غم پنهان توگفتم به سرشک
 نیست در سر هوس جلوه رنگین بهار
 داشت امشب سخن سوز و گدازت بزبان
 کرد آخر بسرم جـــــرم محبت ثابت
 آنقدر برسرمن شور محبت انگیخت
 سوی من کرد نگاهی زتغافل پنهان
 یار شرمنده ای این لطف نمایانم کرد
 بازسودای کسی بی سرو سامانم کرد
 آنقدر ریخت که تن غرقه توفانم کرد
 رفت چندان زخودآئینه که حیرانم کرد
 گشت غمازو از گفته پشیمانم کـــرد
 شعله خویی زگل داغ گلستانم کـــرد
 داغ از گرمی خود شمع شبستانم کرد
 عشقت از تنگدلی سخت بزندانم کرد
 لعلت ای کان ملاححت که نمکدانم کرد
 یار شرمنده ای این لطف نمایانم کرد

بیوفایی گلی یاد من آمد قـــاری

مضطرب ناله بلبل به گلستانم کرد



میر احمد فہیم حین خوانش شرح حال زندہ یاد ملک الشعراء قاری.

عرض ارادتی به قاری عبدالله خان ملک الشعراء

ملک الشعراء قاری عبدالله خان در ملتقای دو زمان متفاوت به سر می برد. از یکطرف شمیم عصر جدید از کشور های همسایه و دور دستها می وزید و از طرف دیگر برج و باروی های سنتی در برابر هرگونه نو طلبی خود نمایی میکرد.

فرهنگیانی که در این دوران سر بالا کردند عمدتاً دو بعدی بودند، رخی به دینیای جدید داشتند و رخی به دینیای قدیم. تقابل همین دو دینیای متناقض از نظر اندیشه ای شخصیت های دو زیستی به وجود آورده بودند. در وطن ما از سویی مشروطه خواهی سر آغاز یک انقلاب فکری بود و از سوی دیگر مهم ترین و سخت جان ترین سنن سیاسی را زیر سوال برده بود و بر شیوه های ظالمانه دولت مداری خط بطلان می کشید. تا آن وقت نظام مصلط سیاسی حول حاکمیت شاهی مطلقه می چرخید و امرایی چون امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان اکثر استعداد هایی را که سخنی برای گفتن داشتند و از زبان گویا و از خامه ی رسا بهره مند بودند با جبر و اکراه سخن سرا، را به دربار فرا می خواندند تا از زبان آن ها حمد و ثنای خود را بشنوند و قلم و قریحت آن ها را در التزام خویش بگیرند.

بدین منوال شماری از روشن اندیشان از جمله قاری عبدالله خان به رغم میل باطنی ناگزیر شدند که یک چند مدیحه سرایی نمایند اما نگاه ژرف بین و راستین قاری به مسأله والاتری بود او بیداری وجدان مردم و بالا بردن سطح آگاهی دانشجویان و دانش آموزان را مراد کرده بود. از همین جا کمر به تألیف و تدوین کتابها درسی بست.

او سالها قلم پر بارش را در انشاد درسنامه های اخلاقی و ادبی چون علم لغت، نحو و بدیع و بیان تألیف کرد. ولی با وصف پویایی و جانفشانی در کار آموزش و پرورش از سرایش شعر باز نه ایست و به میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی که سر خیل شاعران سبک هندی بود اقتدا کرد و در همان حال و هوا چکامه ها و غزل هایی سرود که در مملکت ما در آن زمان مثل و مانند نداشت.

قاری به مرتبت ملک الشعراء در بار رسید - لقبی که سزاوارش بود ولی مقام آن بزرگمرد فراتر از این مقام فاخر بود. سر انجام قاری با دل و جان به نهضت های فکری جدید دلسپرد منتها راه و روش او به آن تحول، ادبیات بود - راه مانده گاری که با فراز و فرود روزگار نا زدودنی بود، به این صورت قاری در تاریخ ادبیات معاصر ما جاودانه شد.

اکنون که قریب یک سده از آن روزگار می گذرد هنوز هم قاری عبدالله خان در کنار محمود طرزی، عبدالعلی مستغنی، عبدالحق بیتاب و دیگران شخصیتی مطرح و فراموش ناشدنی است.

شایسته است که صمیمانه از انجمن برگزار کننده بخصوص از نویسندۀ بلند دست جناب نصیر مهرین سپاسگزاری نمایم که این مهم را در دستور کار شان قرار دادند و از یکی از پایه گذاران نهضت نوین ادبی کشور ما قدردانی نمودند.

شهسوار اقلیم دانش

من محمد طاهر هاتف یکی از زله خوار خوان ادب و فرهنگ ملک الشعراء قاری از شهرارواین کلیفورنیای جنوبی شایسته ترین احترامات و سلام های خود را بحضور کار گذاران ژرف نگر کانون فرهنگی افغان های شهر استراسبورگ کشور فرانسه که به همکاری فاضل فرهیخته، پژوهشگر عارف شناس و عارف پرور جناب نصیر مهرین محفل یاد و بود جناب مرحوم قاری ملک الشعراء افغانستان عزیز برگزار میگردد تقدیم میکنم و همچنان سلام ها و تعظیمات صمیمانه خود را بحضار محترم انجمن اعم از دانشمندان و فضیلت مآبان اثاث و ذکور عرضه می نمایم . گشایش همچوانجمن هنری و ادبی که از فرهنگ و ادب کشور عزیز ما نمایندگی می کند شایان تمجید و تقدیر است دعا می کنم خداوند متعال امثال ذوات فرهنگ دوست و صیانت گرادب و عرفان را بیشتر توانایی بخشد تا در پرتو همت و جد و جهد شان بیش از پیش بر فروغ و درخشش قتیله چراغ فرهنگی بیفزایند. اولتر به قرائت قطعه شعر خود شمارا مصدع می شوم ببخشید چون معروضه ام نا رسا است دعوی سخن ندارم ولی ارادت و اخلاص ضمیرم به ملک الشعراء شرح طلب است چه خوب که شمه ای به اظهارش بپردازم.

بسم الله الرحمن الرحيم

خامه اغاز سخن در وصف قاری میکند

میروود از خویشتن بی اختیاری میکند

قاری آن دانای معنی شاعر روشندلیست

کز زبان مردمش آینه داری میکند

آبیاری گر نماید گلزمین شعر را

اصطلاحات زبان چون آب جاری میکند

دایما با معنی بیگانه باشد آشنا

بر شعار دیگران کی دستکاری میکند

کشور نظم است در تسخیر تیغ خامه اش

دستبردش سست طبعان را حصار می کند

او زخارا موم میسازد به جادوی قلم
 لطف طبعش زور را راضی به زاری میکند
 او که با نثر مسجع بال پروازم دهد
 مست عطر سنبل از نثر عاری میکند
 پادشاه ملک معنی گربخوانیمش رواست
 زانکه حکمش را در این اقلیم جاری میکند
 بیگمان عشق مجازش با حقیقت راه داشت
 نبض این بسمل سخن از زخم کاری میکند
 هر کجا نام وطن بر صفحه زینت می دهد
 از حق تربیتش منت گذاری میکند
 پرثمر دیده است با چشم ترش کشت مراد
 زان سبب با رقت دل اشکباری میکند
 مرد عرفان پیشه را نازم که چون ممدوح من
 عمر ها با یاد حق شب زنده داری میکند
 او که نفس سرکش خود را کشد در اختیار
 بیگمان در کار قرب حق تیاری میکند
 او غبار رفته اش بر اوج میداند کمال
 عجز بر پا کرده مشق خاکساری میکند
 هر طرف خواهد عنان خامه را سر میدهد
 زان که در اقلیم دانش شهسواری میکند
 دارد از نای قلم سوزی نیستان در بغل
 قاری هاتف درنگارش شعله کاری میکند

نگارنده از ورق گردانی کلیات و آثار ملک الشعراء چند مزیت بخصوص مشاهده کرده ام که آنرا قابل تذکر می دانم:

۱- قاری ملک الشعراء واقعاً شاعری است که نیروی علمی، احساس اخلاقی عواطف میهنی و مردمیش بارها بر ملکه سخنوریش با وصف که آن هم به حد کمال است بر تری دارد و از این جاست که وی را تنها شاعر نی بلکه حافظ، عالم، معلم، مولف و سالک هم باید گفت - استاد بزرگ و صاحب سخن صلاح الدین خان سلجوقی آنجا که از انعکاس فضیلت اخلاقی ملک الشعراء می ستاید زیبایی گفتار وی را که از حق و خیر غالیه و پیرایه دارد بعقاید سقراطی و افلاطونی مقرون می داند و علاوه می کند که از نگاه این علما آن زیبایی که رنگی از حق و بویی از خیر نداشته باشد نقش دیوار است و شاید هنوز داعی شر گردد و از این است که زیبایی شعر و سخن قاری با داشتن این خصوصیت از زیبایی باقی افراد مکتبش قشنگ تر آسمانی تر و به هفت آب شسته تر است و این اشعار را مصداق قول خود میداند:

نگاه هر که ز رخساره تو نور گرفت ثمر به دامن خود از نهال طور گرفت
 بشد بدهر لکد مال جور و ستم ^(۱) کسی که دانه بزور از دهان مور گرفت
 برای نفع خلائق نشسته در آتش طریق درس کرم باید از تنور گرفت
 باستقامت جاوید شهره می گردد براستی چو عصا هر که دست کور گرفت

همچنان جناب مرحوم فیض محمد ذکریا شاعر هم عصر، ملک الشعراء را بنا بر رقت قلب و اشک ریزی ها در برابر کلام عرفا و عدم علاقه به مال و منال، مادیات و جاه و جلال و شهرت متصوف با حال و قال و به امثال اولیای کرام عارف به جای رسیده می دانست.

۲ - این شاعر نستوه به مانند دیگر شاعران بزرگ میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی، سلیم تهرانی، کلیم کاشانی، صاحب تبریزی، طالب آملی، غنی کشمیری و عرفی شیرازی سعی بلیغ بخرج داده است تا کار برد الفاظ در نظم و نثر با معانی گوش به گوش برود یعنی معنی فدای لفظ نشود و از لفظ معنی بوضع حاصل گردد نه آنکه به تکلیف و توجیهات بعیده معنی تراشیده شود.

۳ - تمام کلیات نظم و نثر ملک الشعراء از صنایع بدیعی لفظی و معنوی مملو و با حصول معانی و بیان و رعایت عروض وقافیه و ردیف مزین است و کمتر فرد و یا قطعه و غزل و یا نثری را میتوان یافت که از صنعت ادبی عاری باشد.

۴ - آنچه در تألیفات خود از صنایع ادبی بیان، فصاحت و بلاغت و قواعد معانی دایر بوصل و فصل و فاصله و مساوات ایجاز و اطناب مسند

و مسند الیه متذکر شده ملک الشعراء در آثار و اشعار خودش به کرات و مرات نعل بالنعل از آن تاسی و پیروی میکند.

۵ - ملک الشعراء قاری در نقد الشعر و یا انتقاد ادبی که بلند ترین ذروه کمال و دانش شاعر را می نمایاند و از مشکل ترین مباحث علمی و ادبی محسوب می شود یگانه فاضل برازنده و ممتاز است و پژوهنده وقتی به فضل و اهلیت ملک الشعراء قاری پی می برد که بطور مثال رساله محاکمه بین خان آرزو و صهبایی وی را بالای اشعار شیخ محمد علی حزین به غور و دقت مطالعه کند ، سراج علی خان آرزو و عبدالغفار صهبایی هر دو شاعر از اهل هندوستان دارای طبع سلیم بوده و محقق اند و چنان معلوم می شود که خان آرزو می خواسته سخن موزون کردن موافق به محاوره اهل لسان و مطابق اصول شاعری باشد و هر کلمه بمعنای صحیح مستعمل و تراکیب قرار صرف و نحو همان زبان برابر و بی عیب باشد . موصوف روی همین نظریه در رساله تنبیه الغافلین خویش بالای اشعار شیخ علی حزین اول در ایران و بعد در هندوستان بوده سنه (۱۱۴۶) انتقادات ادبی داشته و صهبایی در رساله فیصل خود انتقادات خان آرزو را رد کرده و ملک الشعراء قاری با اقتدار علمی و ادبی اش طور ثالث بالخیر در بین شان قضاوت و حکمیت نموده و چنین فهمیده می شود که از طرف ملک الشعراء به انتقادات خان آرزو صحه گذاشته شده است.

این رساله قضاوت بین خان آرزو و صهبایی ملک الشعراء که اقتدار ، فهم ، ذکا ، کمال و دانش ملک الشعراء را در انگشت گذاری های عالمانه انتقادی بر شیخ علی حزین و صهبایی و حتی خود منقد یعنی خان آرزو واضح می سازد تا حدی که صاحب ذوق از مطالعه آن به حیرت و استعجاب می افتد برای آشنایی بارموز انتقاد ادبی و احتراز از استعمال حروف و کلمات حشو و زاید در شعر و عدم سماحت در بی بند و باری شعر سرایی آموزنده است.

بخاطر تنگی فرصت بحث در اطراف پاراگراف های متعدد این رساله را برای برگذاری های آینده چنین محافل به هر کجایی که انعقاد یابد می گذاریم.

۶ - احساس وطنیت و علاقه مفرط ملک الشعراء به خاک و وطن آبایی ، آفتابی و شایان قدر و توصیف است و در اکثر آثار و اشعارش این حقیقت شایع و لامع است.

۷ - ملک الشعراء که دوست دارد اشعارش مردمی و میهنی باشد سعی کرده است اصطلاحات عوام را با رعایت قواعد ادبی مانند چاشنی شیر و شکر در اشعار خود بگنجاند و مثال های زیادی درین مورد در آثارش دیده می شود.

۸ - بآنکه در همه انواع شعر اعم از قصیده، قطعه، رباعی، غزل، مثنوی، مسمطات ملک الشعراء دست بالا داشته است ولی از همه بیشتر غزل را

معراج سخن میدانسته و میگفتند که شاعر قریحه بلند و عواطف ارجمند خود را در غزل اثبات میکند و شخص شان هم برازندگی خویش را در انشا و ابداع غزل نمایان کرده اند.

اگر چه سبک شعری شان در نازک خیالی ها و مضمون آفرینی ها متمایل بسبک هند است ولی بعضی قصاید و غزلیاتش از نگاه تراکیب و استعمال پساوندها و یا پسامدها شیوه خراسانی را هم دارد و از آنجا که تفکیک سبکها بیشتر بمقابله و مقایسه نرم ها (هنجار ها) مربوط است و هکذا از نگاه سبک شناسی ایجاب میکند در انواع پسامد ها غور و دقت بیشتر صورت گیرد و توضیح اینکار در این انجمن مستلزم فراگیری وقت بیشتر است فلذا بعقیده نگارنده نمیشود سبک شعری ملک الشعراء قاری را فی الوقت بالقطع سبک هندی تشخیص داد.

در پایان امید است قرائت این دو سه غزل و چند فرد و یک مسدس میهنی آن مرحوم فقید الگویی باشد برای تائید و تصدیق مدعیات فوق:

مسدس ملک الشعراء که در خصوص احوال اسفبار کشور مسلمان افغانستان عزیز این هفتاد و شش سال قبل سروده شده و به حال و اوضاع کنونی ملک ما هم کاملاً صدق می کند قابل شنیدن است.

سر زمینی که در او بوم و بر ویران است
مزرع قابل کشتش همه خارستان است
کانش از بیخبری زیر زمین پنهان است
هرچه سرمایه دراو، مفلسی و حرمان است
هر قدر غفلت و خوابست در آن سامان است
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است
سر مینی که ندارد غم فردا در دل
سر زمینی که بود عقده کارش مشکل
سر زمینی که فتاده خر و بارش در گل
مانده بیچاره بره سخت عقب از منزل
نیست در کشت امیدش اثری از حاصل
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است
سر زمینی که ندارد سر افکار بلند
حالش از همت پست آمده بسیار نژند
هیچ گاهی نفتد صید مرادش بکمند
در شکستش نبود هیچ اثر از پیوند

نی در او خاطر آسوده نه طبع خرسند
 سر زمین اسف انگیز مسلمانانست
 سر زمینی که جهان صیت جلالش بگرفت
 شرق تا غرب چو مه فیض کمالش بگرفت
 سایه افکند بسر ها چو نهالش بگرفت
 ناگهان روز سیه دامن حالش بگرفت
 در دم از اوج بیفتاد زوالش بگرفت
 سر زمین اسف انگیز مسلمانانست
 سر زمینی که بوی آفت بیداد برفت
 سر زمینی که نشاطش همه از یاد برفت
 شوکت دولت او یکسره بر باد برفت
 روزگارش همه در شیون و فریاد برفت
 از تنش دجله خون تا شط بغداد برفت
 سر زمین اسف انگیز مسلمانانست
 سر زمینی که نیفتد به پی چاره خویش
 دست لطفی نکشد بر سر آواره خویش
 ندهد رشته یک کار به بیکاره خویش
 خود شود در پی یغمای خود از داره خویش
 رقتی هم نکند بر دل سیپاره خویش
 سر زمین اسف انگیز مسلمانانست
 سر زمینی که بهارش چو خزان افسرده است
 سر زمینی که گل و گلشن او پژمرده است
 سرزمینی که زبس طبع ملول افسرده است
 سختی گردش ایام دلش افشرده است
 آنقدر سخت ز خود رفته که آبش برده است
 سر زمین اسف انگیز مسلمانانست
 سر زمینی که فسرده است گلش باد خزان
 سر زمینی که بود خار بچشم دگران
 سر زمینی که نه ساز است دراونی سامان
 مانده در چاره بهبود وطن سر گردان

لحظه لحظه بخت کشدش دور زمان
 سر زمین اسف انگیز مسلمانانست
 سر زمینی که مذلت کش ادبار بود
 سر زمینی که ز غم خاطرش افگار بود
 روز بر گشته اش از بخت نگویند بود
 حال امساله او صعب تر از پار بود
 چرخ بی رحم هنوزش پی آزار بود
 سر زمین اسف انگیز مسلمانانست
 سرزمینی که روان (۲) داده سعادت از دست
 سر زمینی که اگر چاره کند فرصت هست
 بخت بد را ندهد تن دگر از فطرت پست
 که درین مر حله کار کشش دست نه بست
 از پی علم و عمل سعی نماید پیوست
 تا نگویند سیه روز مسلمانانست
 وقت سعی و عمل و کوشش بسیار بود
 پی تحصیل هنر جهد سزاوار بود
 از جهان و روشش بیخبری عار بود
 بیخبر هر که درین عصر بود خوار بود
 پیشه و علم و فن عصر کنون کار بود
 تا نگویند سیه روز مسلمانانست
 از چه بگرفت ازین پیش جهان صولت ما
 از چه بوده است فزون دبدبه و شوکت ما
 بوده آفاق بزیر علم دولت ما
 ضبط تاریخ بود قوت ما حشمت ما
 کاش آید بر ما فکرت ما همت ما
 تا نگویند سیه روز مسلمانانست
 صولت ما همه از همت والا بوده است
 فکر ما مصلحت خیر بدنیا بوده است
 قوت ما همه از دست توانا بوده است
 دست ما بر سر دست همه بالا بوده است

پیشه گیریم همان شیوه که از مابوده است
 تا نگویند سیه روز مسلمانان است
 باز باید که بهم مهر و محبت ورزیم
 اتحادی بنمائیم و صداقت ورزیم
 بغض بیجای کشیم از دل و الفت ورزیم
 به بزرگان خود از صدق اطاعت ورزیم
 خرد خود را بنوازیم و مروت ورزیم
 تا نگویند سیه روز مسلمانان است

۱- اصل مصرع اول بیت هفتم غزل در صفحه ۸۴ کلیات قاری چاپ سال ۱۳۳۴ وزارت معارف وقت که به استقبال صائب اصفهانی سروده شده چنین است:
 سپهر لقمه شیرش نمود آخر کار کسی که دانه بزور از دهان مور گرفت
 و در تقریظ که به منظور چاپ کلیات جناب فاضل صلاح الدین خان سلجوقی نوشته اند، مصرع اول بیت اینطور آمده است:
 بشد بدهر لگدمال پیل جور و ستم کسی که دانه بزور از دهان مور گرفت

۲- در این جا روان به معنی فی الحال است

متن ارسالی محترم دوکتور عبدالواحد قاری

حضار محترم !

جای مسرت و شادمانیست که امروز تعداد زیاد دوستان ادب و ادبیات با هم یکجا شده اند تا یاد و بود یکی از فرزندان نجیب و صادق وطن ، عالم توانا ، نویسنده چیره دست و شاعر دانشمند قاری عبدالله ملک الشعراء را بجا آرند.

قاری ستاره ی درخشان ادبیات معاصر که متجاوز از چهل سال عمر خود را در خدمت معارف و مطبوعات وطن سپری و از خود آثار گران بهایی بجا گذاشت.

کلیات قاری پنجاه و چار سال قبل در اثر زحمات برادر مرحوم عبدالغفار قاری و عبدالرسول لیبب که عمرش دراز باد به طبع رسید.

کلام قاری این شاعر شیوا بیان و تناسب دوست چون شیر و شکر با هم آمیخته قریحه او صفا و روشن مانند آب روان ، در نازک خیالی و رنگینی گوی سبقت می برد.

از آقای گرانقدر مهرین نویسنده و پژوهشگر توانا متشکر و ممنونم که قبول زحمت نموده این محفل بزرگ را سر و سامان داده است.

نیاز مندم در تکرار همچو مجالس توسط دوستداران ادب و دانشمندان مشعل فروزان ادبیات فارسی دری مخصوصا برای طبقه جوان دست بدست شده تا اسباب خاموشی یاوه سرایان گردد.

مخمس بر غزل حضرت بیدل:

برهگذار تو گر شوق جبهه سا نشود	حضور خاک درت قبله دعا نشود
چو حلقه پیکر تسلیم ما دو تا نشود	بآستان تو تا جبهه نقش پا نشود
اگر ز روی زبانت همدم الفت	حق نیاز با این سجده ها ادا نشود
اگر چه نیست سر موی هم غم زلفت	هنوز شانه چو ما نیست محرم زلفت
همین دو چشم نظر باز ما خبر دارد	قسم بتار محبت که از خم زلفت
کجا به بی بصران توتیا اثر دارد	دل شکسته من چون شکن جدا نشود
	که خاک رهگذارت سرمه دگر دارد
	ز تیره بختی خود میل در نظر دارد
	بخاک پای تو هر دیده ای که وا نشود

ز بسکه وهم من و ما ست درد سر بیدل خمار کلفت دل گشته بیشتر بیدل
ولی چو قاری ما گشت بی خبر بیدل امید عافیتی هست در نظر بیدل
شکست رنگ مبادا گره گشا نشود

فشرده ی از مخمس بر تشبیب قصیده مشهور صائب در تعریف کابل:

وطن آن مایه ی راحت که جانبخش است دیدارش
دلّم را زنده می سازد نسیم طرف گلزارش
یهشتی می نماید در نظر از باغ و بهارش
خوشا عشرت سرای کابل و دامن کهسارش
که ناخن بر رگ گل میزند مژگان هر خارش

خوشا وقتیکه خرم از بهار این گل زمین گردد
بدست باغبان گلدسته شاخ یاسمین گردد
در آن دم این تمنا در دل چرخ برین گردد
خوشا وقتیکه چشمم از سوادش سرمه چین گردد
شوم چو عاشقان و عارفان از جان گرفتارش

نه تنها وقت خوش از ذوق گلگشت چمن دارم
که هر سو میروم مد نظر سرو و سمن دارم
سخن از سنبل او میزنم طرح ختن دارم
ز وصف لاله ی او رنگ بر روی سخن دارم
نگه را چهره خون سازم ز سیر ارغوان زارش

وطن را فیض جاری باشد از جوی پل مستان
حیات عالمی شد آب دلجوی پل مستان
چمن زینتی دارد ز پهلوی پل مستان
چه موزون ست یارب طاق ابروی پل مستان
خدا از چشم شور زاهدان بادا نگهدارش

مپرس از ساغر خورشید و از میخواره صبحش
که مستان میروند از خود پی نظاره صبحش
صبا با جانفزایی ها بود آواره صبحش
بصبح عید میخندد گل رخساره صبحش
بشام قدر پهلوی میزند زلف شب تارش

هوای خرمش از بس دلاویز است و جان افزا
نسیمش روح پرور میوزد از جانب صحرا
توان گفتن فضای دلکشش را جنت دنیا
تعالی الله از باغ جهان آرا و شهر آرا
که طوبی خشک بر جا مانده است از رشک اشجارش

چگویم از بهار خرم این روضه رضوان
که خیزد از در و دشتش بقدرها سنبل و ریحان
نماید نسترن همچو شفق اندر سحرگاهان
نماز صبح واجب میشود بر پاکدامنان
سفیدی چون کند اندر دل شب یاسمن زارش

دراقلیم سخن لاف سلیمانی زخم قاری که از طبع روان خویشتن تخت روان دارم

و چنین فرا میرسد او، نشسته بر تخت روان طبع روان خویش تا روز من، تا روزگار من!

این مرد قاری عبدالله است آن ملک الشعراء شعر دری پارسی که در کشش موضوع تازه و قالب کهن بر سریر ادب فارسی نشست. امشب شمع شعر در فانوس یاد این شاعرمی درخشد که هم در روزگار خود از همزبانان آنسوی مرز ها ارج میدید و هم در روزگار من، استاد شفيعی کدکنی او را آغاز گر دانا و شاعر توانا می شناسد و میگوید:

اگر بخواهیم از نظام تاریخی و طبیعی پیروی کنیم باید از قاری عبدالله ملک الشعراء افغانستان آغاز کنیم که هم شاعر بر جسته ای است و هم ادیب و ناقد نکته یابی.

ما در درخشش ادبی این بهین فرزند نستوه کابل به فردا رشته امید می دوزیم و در شبان آینده این مرز و بوم به جای هراس، چراغ باور می افروزیم.

قاری عبدالله اگر آموزش دیده ای روزگار نسبتاً آرامی ست، آموزگار روزگار پر شر و شور است. روزگار نو شدن ها و کهنه ماندن ها کشش ها و تنش ها.

او در جاگزینی تاریخی سلاله های پادشاهی نه، که در تغییر دستگاه های حاکمیت متفاوت و متضاد با هم، به سر برده است. گاه به سرایش مدح پرداخته است و زمانی در کوچه های خلوت خودی تا آزادی خویش راه پیموده است و استغنائی خود را با خویشتن خود جشن گرفته است. گاه در رکاب بزرگ مرتبه گان روزگارش راهی سفر شده است و زمانی در تنهایی بی تکلف خود جاری حضر.

دیوان بیدل را با ارادت به دست گرفته است و غزل هایش را به رسم حلقه های بیدل خوانی که تا عصر ما ره گشوده است استقبال نماید و گاه تخمیزی بر آن می نگارد.

آموزگار آموزش دیده و با تجربه ایست او.

حاصل تلاش و کوشش را در دفتر های متعدد درسی با سخاوت به شاگردانش ارزانی میدارد و شناخت دقیق خویش را از ادب، در لابلای درس های

حضورى به شنونده گانش و ا مى نهد و در لابلای برگ های کتاب هایش به همه نسل های در راه !

او شاعر ادیب است و با دقایق نقد ادبی آشنا . از او نقد ادبی به شیوه دقیق آغاز می یابد. نه این این آغاز که او در آغاز - هر آغازیست، او آغاز گریستوده بیست که جرات آغازگری دارد : او آغاز نقد ادبی ، آغاز آموزش مکتبی، آغاز روزنامه نگاری و در همان احوال ادامه سنت های دیرین ادبی، حلقه دار حلقه های بیدل خوانی، ملک الشعرای دربار ، آموزگار شاهزادگان ، صوفی وارسته و عارف آراسته است.

او ادامه غزل فارسی است در سختگی و پختگی اش.

قاری به هر شکل و محتوا گذری دارد چنان که رسم دیرپای شعر سرایی زبان ماست و جز خیام در رباعی و فردوسی در مثنوی سرایی کمتر شاعری خود را به قالب خاص محدود کرده است او نیز قالب های را یک یک آزموده است و در هر باغی نخلی یادی نشانده است با آنکه هر مضمونی را در هر قالب آزموده است اما تا آخر عمر به هجو نمی گراید و به راحتی در عبادتکده غزل می پاید.

فری بر برگزارکننده گان این نشست سترگ که ما را به با ریشه های مان پیوند دوباره می زند در آوانی که دست نابکار جنگ در کار بریدن پیوندهای ماست از ریشه های ما، و کشتن چراغ های ماست در دست چراغداران ما.

سپاسی بر دانشیانی که امروز نام این ابر مرد را سقفی کرده اند تا گرد هم آیند و یادش را گرامی دارند.

آقای ظاهر دیوانچگی ، همشهری گرانقدر من !

این شب بر شما خجسته باد که ذوق رسای تان این گردهمایی را ممکن ساخت . دست تان در چیدن میوه های از این باغ کشاده و دروازه های این انجمن فرهنگی بر رخ رخداد های از این دست پیوسته کشوده باد !

نقد سنتی در ادبیات دری

و نقش ملک‌الشعراء قاری در استمرار آن

نقد یا جدا ساختن سره از خشره؛ در وجه ادبی خویش، نشان دادن فرازها و فرودهای يك اثر ادبیست که در نتیجه منجر به شناخت وزنه ي حقیقی و اهمیت واقعی آن اثر می گردد؛ و این امر با نمودار ساختن معاییر درست آفرینش ادبی؛ مانع جولان گزافه گویان و مدعیان دروغین پدیدآوری آثار از دیده درآیی در عرصه ي هنر و ادب گردیده، زمینه را برای رشد این پدیده ها فراهم می آورد و معیارهای عالی ادبیات و هنر را در جامعه تعمیم می بخشد. از همین سببست که حتی در زمانه‌ی پیش از عهد اسلامی نیز دانشمندان ما معیارهایی را برای نقد وضع نموده؛ و در مجموعه هایی گردآورده بودند؛ چنانکه پژوهشگران معروف عهد عباسیان چون جاحظ و ابن ندیم از موجودیت آثاری که دري زبانان معاییر بلاغت را با آنها به محک می سودند، یاد کرده؛ از کتاب های کاروند^۱ و عش البلاغه^۲ یا عین البلاغه^۳ به صورت مشخص نامبرده اند.

طی دو سده ي نخستین عهد اسلامی که در خراسان بزرگ و همسایه گان آن از نظر ادبی عصر سکوتست؛ دانشمندان ما از طریق آثار عربی و تألیف و تخلیق به زبان تازی با مسایل نقد سر و کار داشته اند؛ زیرا در آغاز دوره ي عباسیان آثار مهمی چون نقدالشعر قدامه بن جعفر، عیارالشعر بن طباطبا، نقدالنثر یا البرهان فی وجوه البیان ابوالحسین اسحاق ابن وهب کاتب، سیرالفصاحه ي عبدالله بن محمد ابن سنان خفاجی، الصناعتین: الكتابة والشعر ابو هلال حسن بن عبدالله عسکری، العُمدَة ی ابن رشیق قیروانی و امثال اینها عمده ترین و تأثیرگذارترین آثار در زمینه ي تعلیم معاییر نقد ادبی بودند.

پس از آنکه دولت های ملی خراسانزمین درین دوره احیا گردید؛ از آثاری آگاهی داریم که در اواخر عهد سامانیان بزرگ و آغاز عصر درخشان غزنویان، درین زمینه آفریده شده بودند؛ چنانکه دانشمند معروف عهد غوریان - نظامی عروضی - در مجمع النوادر یا چهار مقاله اش از کتاب های «غایة العروضیین، کنزالقافیه، نقد معانی، نقد الفاظ، سرقات و تراجم» استاد ابوالحسن سرخسی بهرامی نام برده است؛ که همه معیارهایی را برای نقد آثار ادبی به دست می دهند، به ویژه دو عنوان از آنها واژه ي نقد را نیز در خود دارند؛ و این امر، رد پای نقد ادبی را در درازای تاریخ عهد اسلامی کشور ما روشن می گرداند.

نشانه های ابتدایی نقد عملی در آثار بلاغی ما نمودار بوده، برخی از رگه های آن در نموده‌های هجو و انتقاد، در دیوان های سخنوران و اشکال مقارنه، ایرادگیری و تحسین را در تذکره ها نیز میتوان دید که بیشتر در هیأت نقد شعر به شیوه ي سنتی (ولی نه به گونه ي نقد سنتی افلاطون) تبارز دارند. اتکای این شیوه

که بیش از همه بر ساختار تمرکز دارد؛ آثار سخنوران را از لحاظ قواعد مقررہ یی ساختار مورد نقد قرار می داد و پس از آن معنا را مطمح نظر داشت. نقد شیوه ی سنتی عملیه ی يك طرفه یی بود که تنها بر کاستی ها انگشت می گذاشت و از افزونی ها و برتری ها چشم می پوشید؛ زیرا منتقدین هر گونه ابتکار و نوآوری را لازمه ی شعر می دانستند. ازین سبب تنها بر کاستی ها توجه به خرج می دادند. حضرت مولانا جامی هروی که از خرده گیری های بیجا و بجای منتقدین این شیوه دلتنگ گردیده بود؛ در مثنوی «سبحه الابرا» هفت اورنگ خویش خطاب به چنین منتقدان گفته است:

عیب نادیده یکی صد کردی	عیب جویی هنر خود کردی
گاه بر وزن زنی طعن زحاف	گاه بر راست کشی خط گزاف
گاه بر لفظ که نامقبول است	گاه بر قافیه، کان معلول است
خرده گیری ز تعصب بر وی	گاه نابرده سوی معنی پی
زین قبل هرچی کنی معذوری	چون تو از نظم معانی دوری
بهر موزونی و نامـوزنی ...	هرگز از دل نه چکاندی خونی
ور دو صد طعنه زنی، هم نزنم	به که از کجروی ات دم نزنم



حضرت ملک الشعراء قاری با شهزاده عنایت الله معین السلطنه

در سفر هند (جنوری ۱۹۰۷ م)

با آنکه رگه هایی از نقد را در آثار بازمانده یی رودکی،^۶ شهید بلخی^۷ و برخی دیگر از سخنوران دیگر عهد سامانی دیده می توانیم؛ قدیمترین نمونه ی کامل نقد سنتی، به شیوه ی ابراز نظر در سروده های دیگران که به روزگار ما رسیده؛ حلاجی محتوای چامه ی لامیه ی غضایری و یا غضاری رازی در مدح سلطان محمود غزنویست که توسط ملک الشعراء دربار او — عنصری بلخی — سروده شده و پاسخی نیز از غضایری دریافته است؛^۸ ولی در آثار بلاغی ادب دری؛ درین راستا، رشیدالدین وطواط بلخی ظاهراً نخستین کسیست که در حدایق السحر فی دقایق الشعر بر سروده های نامی ترین سخنوران چون مسعود سعد، کمالی، قطران تبریزی، ازرقی هروی و فرخی سیستانی و سبک سخن آنان به داوری نشسته بر برخی از جنبه های آنها انگشت گذاشته است؛ مانند اینکه بریک تشبیه ارزقی هروی چنین اعتراض نموده و نوشته است که: «نیکو و پسندیده نیست

اینکه جماعتی از شعرا کرده اند و میکنند؛ چیزی را تشبیه کردن به چیزی که در خیال و وهم موجود باشد و نه در اعیان، چنانکه انگشت افروخته را به دریای مشکین که موج او زرین باشد تشبیه کنند و هرگز در اعیان نه دریای مشکین موجودست و نه موج زرین؛ و اهل روزگار از قلت معرفت ایشان، به تشبیهات ارزقی مفتون و معجب شده اند.^۹ با آنکه این ایراد و طواط بر ارزقی نادرستست؛ زیرا زیباترین تشبیهات شعری همسان جلوه دادن امور ذهنی به همدگرست که ذهن خلاق سخنور آن را می آفریند حال آنکه امور عینی برای همه گان روشنست؛ ولی انتقاد و طواط در روزگار خود به جا بوده، زیرا در قلمرو فرهنگی جهان اسلام هنوز تشبیه امور ذهنی به ذهنی را که در کتاب مقدس ما به کار برده نه شده؛ به علت اثرگذاری قرآن پژوهی بر مباحث بلاغت پژوهی مردود می پنداشتند؛ و به همین ترتیب، تعدادی از مؤلفان تذکره های ادبی که خود سخنور بوده؛ و یا اینکه در برخورد با مسایل ادبی دیدگاه انتقادی داشته اند؛ سروده های شاعرانی را که درج کتاب های شان کرده اند، به ارزیابی برخی از نکات آنها از لحاظ ساختار و قالب های شعر، دستور زبان، موسیقی کلام، ترکیب واژه گان، اساسات بلاغت، مقایسه ی سخن شاعر با سخنوران دیگر، اثرگذاری و اثرپذیری کلام شاعر، تواردها، سرقات ادبی و امثال اینها پرداخته اند.

چنین مسایل که زمینه هایی را برای نقد گسترده ی آثار ادبی فراهم می آورد؛ بیشتر در پایان قرن دهم و سده ی بعدی آن در قلمرو بایریان که بخش های شمالی هند و افغانستان امروزی را احتوا می کرد؛ رواج عامتری یافت که نمونه های متعدد آن را در مرآةالخیال شیرخان لودی؛ تذکره های سروآزاد و خزانه ی عامره ی میر غلامعلی آزاد بلگرامی، کلمات الشعراء محمدافضل سرخوش بدخشی، سفینه ی خوشگوی بندر ابداس خوشگو، تذکره ی همیشه بهار کشن چند اخلاص، ریاض الشعرا ی واله ی داغستانی و امثال آنها می توان دید. این نقدهای منظوم و منثور را که در آن روزگار «گرفت» نامیده می شد؛ همه را دانشمند اردو زبانی به نام عبدالباری آسی در آغاز سده ی بیستم میلادی به اردو ترجمه نموده و در رساله یی زیر عنوان «تذکره ی معرکه ی سخن» گردآورده است. این رساله که شاید به صورت مستقل نیز چاپ شده باشد در سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۴ میلادی به صورت پاروقی مجله ی نگار که در شهر لکنهوی هند به نشر می رسید، به دسترس همه گان قرار داده شده است.^{۱۰}

در سالیان معاصر ما حضرت قاری عبدالله ملک الشعراء، نخستین دانشمندی بود که در روزگار جوانی خویش در صدد تدوین تذکره ی سخنوران همعصر خود افتاده، دست به آفرینش اثری زد که بیش از تذکره بودن و ترجمه ی احوال این شاعران، به نقد آثار و سبک و سنگین نمودن وزنه ی آفریده های آنان پرداخته، شیوه ی تذکره نگاران متقدم را به سالیان پایانی سده ی نوزدهم میلادی نیز رساند.

نسخه یی از «تذکره ی شعرا ی معاصر» ملک الشعراء قاری که تا کنون به چاپ نه رسیده است، زیر شماره ی ۲۴۵ در کتابخانه ی مرکزی اکادمی علوم

افغانستان موجود است.^{۱۱} این نسخه تذکره‌ی ناتکمیل قاری خوانده شده و معلوم نیست که نسخه‌ی دست‌داشته‌ی نساخ ناتکمیل بوده و یا اینکه حضرت قاری آن را ناتمام گذاشته است؟ بیست و هفت سخنور معرفی شده درین تذکره همه از شاعران عهد ضیائییه و سراجیه بوده، معلوم می‌شود که مؤلف، مطالب آن را در همان دوران که در سنین جوانی قرار داشته، گردآورده است؛ زیرا برخی از اشاره‌ها در مورد زنده بودن این سخنوران از یکسو و لحن تند انتقادی قاری در مورد آفریده‌های آنها از جانب دیگر مؤید این نظر بوده می‌تواند. درین تذکره، در مورد صرف هفت شاعر جدی آن عهد؛ چون عبدالغفور ندیم، میر محمدعلی آزاد، ملا عبدالولی عاشق (برادر مستغنی)، میر مجتبی‌ای الفت (نبیره‌ی میر واعظ)، مولوی احمدجان تاجر قندهاری (پدر مولوی سرور و اصف)، محمدانور بسمل و میرزا محمد یعقوب مطالبی آمده است؛ ولی از سخنوران توانای همان دوران، چون عبدالعلی مستغنی، میرزا محمدحسن راقم، ملک-الشعراء شیراحمد مخلص جلال آبادی، طوطی الرحمان طوطی، محمدامین عندلیب، میرزا محمدشریف خسته دل و ده‌ها تن دیگر که گرد حلقه‌ی بیدلگرایان دربار جمع نیز بودند، یادی نه گردیده است. از گروه سخنوران متجدد و نوگرا چون محمود طرزی، عبدالرحمن لودین، عبدالهادی داوی و امثال شان که به دور محور سراج الاخبار گردآمده بودند، نیز یادی نه شده است؛ اما برعکس بر آفریده‌های شاعران مهملسرای که در برابر انجمن بیدل دربار قرار گرفته و با قصد و آگاهی شعر بدون معنا می‌سرودند؛ و همچنان از سخنوران ناتوان به گسترده‌گی نقد گردیده است که تعداد بیست تن زیرین را دربر می‌گیرد: میرزا ابراهیم احقر، ملا بادل کابلی، ملا عثمان فرحت، شهاب‌الدین نعناع فروش، ملا خرنامه، داداش فتح قندهاری (فتح محمد محوی)، میزا محسن شامل، ملا عبدالستار مهجور (نواسه‌ی دختری ولی طواف)، ملا بی‌خبر شهرت (که خطی نیز ابداع کرده بود)، میر سهراب بدخشی متخلص به‌ممیز، صاحبزاده عبدالاحد عشرت قندهاری، منشی ابراهیم حیرت (مهاجر ایرانی)، خیرمحمد حضوری پیاز فروش، کرنیل نوراحمد نوری (پدر استاد نوید)، ملا خداینظر قلب سرخ، میرزا پاینده محمد مجرم، مولوی محمد عظیم عظیمی استالی، محمد یونس کاکری، محمدصادق عطار (فانی) و داکتر دایم خان (مهاجر هندی).

نحوه‌ی انتقاد برین شاعران نیز نشان می‌دهد که رساله‌ی مورد بحث یادداشت‌های ابتدایی‌یی برای نوشتن یک تذکره بوده، هیچگونه معلوماتی را در مورد زنده‌گی آنها در بر نه دارد، و از هیچ منبع دیگر نیز نمی‌توان از احوال این سخنوران کسب اطلاع کرد؛ در نتیجه فهمیده نمی‌شود که حتی اسامی تعدادی ازین شاعران چون ملا بادل، ملا خرنامه و ملا بی‌خبر شهرت چی بوده است؟ این نکات بازگوینده‌ی نوشته شدن تذکره‌ی شعرای معاصر، در سنین جوانی مؤلفست که هنوز سراج الاخبار انتشار نیافته بود؛ و شاید این امر مصادف با سالهای پایانی سلطنت امیر عبدالرحمن بوده است.

ابراز نظر دانشمندی همچون قاری در مورد آفریده های سخنوران مورد بحث، در تذکره های پیشین و پسین زبان دری کم نظیرست؛ زیرا ایشان در ارزیابی سخنان معاصرین خویش ضابطه ها را چنان سختگیرانه مطمح نظر قرار داده اند که در بسیاری از موارد باعث زیر پا گذاشتن رابطه ها نیز گردیده است. قاری در قضاوت بر آثار یکی از شاگردان نزدیک خود - کرنیل نوراحمد نوری که سرتیپ فوج خاصه ی امیر عبدالرحمان و امین الوجوهات یا وزیر دارایی امیر حبیب الله بود^{۱۲} - نوشته است که نوری «مثنوی تاریخ عالم و عقاید سپاهی را در ده هزار بیت نوشته که دومی فتنه افزاست. لیکن افسوس که: بیت می ساخت، شد طویله ی خر».^{۱۳}

قاری که این تذکره را به نثر مسجع نگاشته، بر مبنای احساسات جوانی در ایرادهای علمی خویش بر مهملسرایان لحن کوبنده دارد و بدینگونه خواسته است که معاییر عالی ادبی را بر چنین سخنوران مورد حمایت ابتذالگرایان دربار، تحمیل نماید؛ چنانکه در مورد مهملسرای بسیار معروف آن عهد، ملا بادل کابلی نوشته است: «بادل علیه ما یستحقه، بیتش اساس معنی ندیده، و مذاقش چاشنی سخن نه چشیده؛ دواوین متعدده به جواب استادان کامل دارد و از حماقت خود را مقابل بیدل؛ اما چنانکه به تخلص نقیض، حضرت بیدل در کمال اوج معنی و بادل در حضيض. پیشه اش درس اطفال و استعداد اطفال از تعلیم ناقص او در ورطه ی فساد و وبال.

می گوید شغل و رسم از آنست که طبیعت کماهی متوجه شعر نشود تا سخنم بسیار پیچیده و بلند نیاید. نازم! این اعتقاد را نازم!! و هم می گوید: روانی طبع و استطلاق بطنم به حدیست که به هر جا و هر کار، چی در خوردن و چی در ریدن مزخرفات از سراب خاطر می خیزد.

کی بود طبع کثیف او روان هست این اطلاق ظن بادل

فضولی طبعش درین بیت الخلاء از فضلات اندیشه فارغ شده، مخرج دهان را به کلوخ پاك می کند:

آه این دم سوزدم در آتش دل همچو لوخ
اشك ریزم از دو دیده، لب کنم خشك از کلوخ

یکی از تولیدات بادل اینست:

هر کرا در بند غم سازد، خیال دلربا
می زند انگشت بر زخم صراحت هر صبا
بسمل شمشیر اویم، نگهت تیغش کجاست
دل به دل لرزان شود اندر چمن، اینجا بیا!
زیر لب خندیدن و در چشم زهر آلوده اند،

قبض و بستِ خونخوری داری به خود، خود جا به جا
در نوای عاشقان، افغان دل ناید به کار
در فراق دلبری خونابه ریزم دلربا

الله اعلم که بادل علیه ما یسحقه این بیت را به توحید گفته باشد؛ و ننگِ شرکست این چنین توحید:

جلوه‌ی ذات و صفاتش به تمنا زد و برد معصیت از تن آدم به فضا می بیند^{۱۴}

ابراز نظر قاری بر سخن بادل در ظاهر امر یک جانبه به نظر می‌رسد، زیرا شعر او به صورت عام کوبیده شده است، ولی کسانی که با کلام ملا بادل آشنا هستند؛ به قاری حق می‌دهند تا در مورد آفریده‌های این شاعر چنین قضاوتی داشته باشد، زیرا بادل به صورت کلی شعر بی معنا می‌سرود. در شش دیوان او که در پاسخ به دیوان‌های ابوالمعانی بیدل، حافظ، محتشم کاشانی، معینی کرمانشاهی، محی‌الدین و چار عنصر میرزا عبدالقادر بیدل سروده است،^{۱۵} دشوارست که بتوان بیت با معنایی را پیدا کرد.

شخص نامعلومی که جواب دیوان حافظ او را مطالعه نموده و از سخنان وی چیزی در نیافته است، در سرلوحه‌ی این نسخه که در آرشیف ملی افغانستان محفوظ است؛ با عصبانیت نوشته است:

الایا ایها البادل و انت شخص جاهلها تمام الشعرک اللغو و انت عنه غافلها^{۱۶}

پس حضرت قاری در قضاوت بر شعر بادل کابلی حق به جانبست. با آنکه ایشان با گروه مهملسرایان برخورد شدید دارد؛ ولی در قضاوت خویش از بی-انصافی پرهیز نموده، از یادکرد جنبه‌های قوی کار آنها - ولو مهمل نیز بوده - دریغ نه ورزیده است؛ چنانکه در مورد فتح محمد محوی معروف به داداش فتح قندهاری که تعهد به مهملسرایی داشت؛ ولی انتقادات خویش بر کاستی‌های جامعه را در چنین اشعارش نیز بازتاب می‌داد؛ نوشته است: «داداش فتح قندهاری فاتح ابواب مهملبیانی و شکننده‌ی شان قآنی است. در بنای این فن اساس متینی گذاشته و دیوار ایوانش بلند برداشته، کمند فکر «بادل» به کنگر الفاظش از کوتاهی نارسا و سباح طبع «شهرت» در بحر اشعارش نابلد شنا. غزل او نقل مجالس لوندان هزل پیشه است و قصیده اش جاری بر السنه‌ی لوطیان فسق اندیشه.

یکی از فتوحات داداش فتح اینست:

کف پای مندرس را به دو چشم باز بستم که خروس داده رابو به سر آسیا نشسته

فاضلی از نقوش زمانه ساده؛ این بیت را اعتقاداً اینچنین شرح کرده اند: معشوقه‌ی شاعر، الله اعلم «داده رابو» نام داشت و آن معشوقه خروسی داشت و جای معشوقه، «سر آسیا» نام، جایی بود. خروس معشوقه گم گردید و عاشق پیش

مدرس که مندرس عبارت از آنست، رفته به تضرع التماس دعا نمود که خروس پیدا شود. مدرس دعا نمود؛ عاشق واپس به سرآسیاب آمده، دید که خروس معشوقه ی او نشسته، یعنی پیدا شده، پس می گوید کف پای مندرس را به دو چشم باز بستم؛ یعنی بوسه کردم و به چشم مالیدم که به دعای او خروس مفقودی پیدا

شده و به سرآسیا نشسته. و سبحان الله که در بیت زیرین نیز معنی با عبارت گوش به گوش میرود:

به حوالی دو چشمت من مبتلا نشسته

چو مریض خورده مسهل به سر خلا نشسته^{۱۷}

قاری درین اثرش آفریده های سخنوران معاصر خویش را از جنبه های گوناگون مورد نقد قرار داده است. طوریکه در بازشناسی میرزا محسن شامل می بینیم؛ سخن او از لحاظ سرقات شعری مورد تنقید قرار گرفته شده؛ زیرا در حق وی نوشته شده که: «میرزا محسن شامل بر سرقات شعری مایل و از دولت دیگران متمول، پشتاره ی بسیاری از اثاث البیت استادانش بر پشت و اسکنه ی چوبینی از قلمش در مشتم؛ کلکش در شب تیره مدار به شبروی عیار و طبعش به دزدی معنی بیگانه آشنای بسیار. شاعر عالیمراتب میرزا صایب قصیده ی غرایبی به تعریف کابل و مدح نواب ظفرخان دارد که مطلعش اینست:

خوشا عشرت سرای کابل و دامن کهسارش

که دامن بر دل گل میزند مژگان هر خارش

میرزا شامل {بقیه ی قصیده را} انداخته، دوبیت آن را شامل غزل خود ساخته. اصل هردو بیت در تعریف کابل اینست:

به صبح عید می خندد گل رخساره ی صبحش

به شام قدر پهلوی میزند زلف شب تارش

زند سرو قد او طعن کوتاهی به عمر خضر

که عمری بوده است از جان دم عیسی هوادار

شامل این دو بیت را چنین ساخته است:

به صبح عید دارد طعنها صبح بناگوشش

به شام قدر پهلوی میزند زلف شب تارش

زند سرو قد او طعن کوتاهی به عمر خضر

که از جان بوده است عمری دم عیسی هوادارش

برخی از ابیات سست و ناسالم شامل این هایند:

سست دلی سیه بخت هستی کم طالع هستی
همچو زلف مشکین بگردنش چرا خود را اینسان می کنی
اگر رقیب زند بر سرم یک زخم از شمشیر کند
چی کنم بیکسم، عاجزم، پناه خود به خدای تعالی می کنم
ای دیده چی دیدی و چه ها خواهد دیدی
عمرت از دست برفت هیچ به مقصد نه رسیدی»^{۱۸}

به همانگونه‌ی‌ی که گفتیم نقد سنتی بیشتر بر کاستی‌ها انگشت گذاشته، کمتر در صدد برجسته ساختن افزونی‌ها و نکات قوت آثار ادبی بر می‌آید. از همین جهتست که حضرت قاری در بازشناسی سخنوران خوب و پرقوت عهد خویش، بیشتر به توصیف اصل و نسب آنان پرداخته، از موقف دیوانی‌شان سخن می‌گوید؛ ولی در مورد آفریده‌های آنها به توصیف‌های مختصر بسنده می‌کند؛ چنانکه عبدالولی عاشق را «شاعر لایق و سخندان واثق» نامیده، «غزلش را غزال وسعتکده‌ی طبع او» می‌خواند. میر مجتبای الفت را «استاد سحرکار و شاعر شیرین گفتار» نامیده، او را سخنوری میداند که «با شاهدان مضمون عشرت و با پریزادان معنی انس و الفت دارد». در باره‌ی آزاد کابلی نوشته که «طبعش روان و زلال کلامش آب حیوان» بوده؛ «سرو آزاد دیدنی است». ندیم را «همدم سلیم و کلیم» و «استاد پخته کار و شاعر نامدار» خوانده؛ احمدجان تاجر را «صدرنشین ایوان شیرین گفتاری مولوی احمدجان قندهاری» و «گوهر فصاحت و سوداگر متاع بلاغت که سخنش خیالست و خیالش برتر از حد کمال» معرفی کرده است.^{۱۹}

صرف نظر از سبک سنتی نقد قاری که شیوه مسلط و مروج روزگار وی بوده است؛ ایشان که از نخبه‌ترین دانشمندان علوم ادبی عهد خویش در جهان دری زبانان بودند؛ شفیته‌گی عجیبی به نقد شعر داشتند و از همین جهتست که به نوشتن فقط یک تذکره‌ی ادبی اکتفا نه نموده، به نوشته و ترجمه‌ی نقدهای بسیار مهم ادبی پرداخته، به تدریج اهل ادب مارا به نقد معاصر نیز آشنا ساخته است.

به گونه‌ی‌ی که در فهرست آثار این بزرگمرد عرصه‌ی ادب و عرفان کشور می‌نگریم، ایشان رساله‌ی محاکمه در بین گویا و عالمشاهی، بلاغت، در معانی و نقد الشعر، رساله‌ی محاکمه در بین خان آرزو و صهبایی را در نقد عملی و اساسات نقد ادبی نوشته و کتاب سخندان فارس مولانا محمدحسین آزاد^{۲۰} را که مسایل مطرح شده در آن در همان روزگار برای اهل دانش ما جدید بود، به زبان دری برگردانده است.

سخندان فارس که مرکب از دو بخش است؛ قسمت اول آن در زمینه های زبانشناسی و تاریخ زبان بوده؛ حاوی چهارده قسمت جداگانه می باشد. بخش دوم کتاب که یازده بحث در مورد تاریخ و تاریخ فرهنگ آریانرا دربر دارد؛ فصل اخیر آن به مبحث تاریخ شعر دری اختصاص داده شده که در آن سیر انکشاف ادبیات دری با دید نقادانه به بررسی گرفته شده و بیشتر به تاریخ ادب دری در سرزمین هند پرداخته شده است. از آنجاییکه مولانا محمدحسین آزاد استاد دانشکده ی شرقشناسی پنجاب بود و با روش های نقد، ادبشناسی و زبانشناسی اروپای آنروزگار آشنا؛ این کتابش را منطبق با موازین دانش های عصری به- رشته ی تحریر کشیده و حضرت قاری نیز با برگردان این تألیف وی به زبان دری؛ اهل ادب مارا برای نخستین بار با روش های تحقیق معاصر، اساسات نقد ادبی و شیوه های جدید پژوهش آشنا ساخت.^{۲۱} هرچند که این فصل به صورت مستقیم با نقد ارتباطی ندارد، اما دید نقادانه ی مؤلف دانشمند آن با آفریده های سخنوران متقدم ما، شیوه های نقد معاصر را در برابر دید خواننده قرار می دهد که از برخی جهات، از نقد های مروج آن زمان متفاوتست.

وقت محدود سخنرانی درین مجلس شکوهمند اجازه ی بررسی مبسوط آثار اخیرالذکر حضرت ملک الشعراء قاری را نمی دهد؛ ازینجهت در مورد کتاب «بلاغت، در معانی و نقد الشعر» باید با ذکر این نکته بسنده کرد که دانشمند سترگ ما با بررسی گسترده ی مهمترین کتب بلاغی زبان های عربی و دری؛ و کند و کاو ژرف در دیوان های اشعار سخنوران متقدم، اساسات بلاغت و معاییر نقد شعر را تدوین و به گونه ی یک کتاب درسی تقدیم نسل جوان کشور نمود، تا به این وسیله معاییر نقد درست و اصولی را در جامعه تعمیم داده باشد و از سوی دیگر با نوشتن دو رساله ی محاکمه بین چهار ادیب و دانشمند معروف افغانستان و هند؛ دایره نقد را از چوکات نقد سنتی بیرون کشیده، با نقد النقد خویش بر جنبه- های قوی و ضعیف آثار ادبی یی اشاره کرده که پیش از آن توسط دانشوران متعد د مورد نقد قرار گرفته بودند.

اجازه دهید که صرف در مورد یکی از چنین دستاوردهای ملک الشعراء قاری عبدالله مرور گذرایی داشته باشیم که ایشان جریان نقد ادبی یی را که مدت دو قرن تمام توسط زبده ترین دانشمندان زبان دری پی گیری می شد، با حکمیت دانشمندانه ی خویش پایان بخشید.

پس از آنکه ظهیرالدین محمد بابر، بر شمال هند استیلا یافته، پایتخت زمستانی خویش را از کابل به دهلی و سپس به آگره انتقال داد؛ که جانشینانش آهسته، آهسته آن شهر را به پایتخت دایمی سلطنت خویش مبدل ساختند و به این ترتیب با عروج نظام آنها در هند؛ دربار های شان به مهمترین مراکز شعر و ادب مبدل گردیده، محل تجمع سخنوران سرتاسر قلمرو زبان پارسی دری گردید. از اواسط سده ی دهم تا پایان قرن دوازدهم هجری که دوران عروج شعر و ادب دری در آن سرزمینست؛ نقد ادبی نیز جان تازه یافته، سخنوران بیشتر از هر زمانی دیگر به نقد آثار همدیگر پرداختند و با برون دادن رسالات متعدد، به نقد

آثار سخنورانی دست یازیدند که هنوز در قید حیات بودند. درین راستا ابوالبرکات منیر لاهوری و سراج الدین علیخان آرزو، میرزا محمد رفیع سودای کابلی، محمدعظیم ثبات بدخشی، شیدا فتحپوری، جلالا طباطبایی، ملاعبدالباقی صهبایی، مهربان اورنگ آبادی، وارسته ی سیالکوتی، سخنور بلگرامی، سیدفتح علی خان گردیزی، میرمحمد محسن اکبرآبادی و مولوی امام بخش صهبایی چهره های برازنده و برجسته یی اند که رساله های نقد و نقدالنقد شان از ارزش ویژه یی برخوردار می باشد. چون سخن گفتن پیرامون هریک اینها درینجا امکان پذیر نیست، علاقمندان را به برخی از آثار آنها که به زیور چاپ آراسته گردیده است، حواله داده،^{۲۲} صرف از به جریان یکی ازین نقدهایی اشاره می کنیم که به محفل امشب ما ارتباطی دارد.

این جریان، جدال ادبی و سلسله ی نقد و نقد النقدهایی از سوی منتقدین و طرفداران شاعر معروف آن عهد - شیخ محمدعلی حزین لاهیجانی - بود که توسط یکتن از سخنوران کشور ما - محمدعظیم ثبات بدخشی - در وسط سده ی دوازدهم آغاز یافته، و در میانه ی سده ی چهاردهم هجری با حکمیت قاری عبدالله ملک الشعراء پایان یافت.

حزین لاهیجی سخنور نیمه ی دوم سده ی دوازدهم هجری که در ۱۱۴۶هـ به هند مهاجرت کرده بود، مورد استقبال و محبت بی سابقه ی دربار دهلی و مردم هند قرار گرفته، در آن سرزمین به زنده گی مرفهی دست یافت. این امر او را بسیار مغرور ساخت؛ تاجاییکه سخنوران و امرای هند را به هیچ گرفته به هجو مردم آن سامان پرداخت و با توهین و تحقیر شاعران غیر پارسی سرزمین هند، آنان را برانگیخت تا به دفاع برخاسته، به نقد سروده های خود حزین بپردازند؛ پیش از همه محمدعظیم ثبات بدخشی از اتهامی که حزین بر پدرش محمدافضل ثابت بدخشی بسته مضامین شعر او را سرقت آفرینش دیگران وانموده کرده بود؛ برآشفست و پنجصد بیت از آثار خود او را که در مضمون شباهت هایی با آثار پیشینیان داشت؛ مورد مقایسه و نقد قرار داده به گفته ی مؤلف تذکره ی حسینی این تعداد ابیات او را با بازشناسی خالقین اصلی شان، ضایع ساخت.^{۲۳} با آنکه امروز اثری ازین رساله ی ثبات بدخشی در دست نیست؛ ولی واله ی داغستانی پنجاه و پنج مورد از ایرادهای ثبات بر سخنان حزین را در ریاض الشعرا ی خویش به ثبت رسانده است.^{۲۴} و به همین گونه هجو او در حق سراج الدین- علیخان آرزو، این نقاد چیره دست را برانگیخت تا رساله ی تنبیه الغافلین را در نقد چهارصد بیت دیگر از دیوان حزین بنویسد.^{۲۵} با آنکه منشأ این دو نقد بیشتر انگیزه ی شخصی داشته است؛ ولی برای نقد ادبی در جایی که به عنوان عمده ترین مرکز و سنگر مستحکم زبان و ادبیات دری / فارسی احراز موقعیت کرده بود؛ مفتاح باب خوبی شمرده شدند.

آزرده گی سخنوران خراسانی و پاردریایی مقیم هند و رنجش شاعران دری هندی؛ سندی و کشمیری از دشنامنامه ها و هجویات حزین و گرم شدن بازار بحث و مشاجره در باره ی نقد شعر که زیر تأثیر نوشته های ابوالبرکات منیر

لاهوری؛ ثبات بدخشی و خان آرزو به اسرع وقت در جامعه ی ادبی آن روزگار ترویج یافته بود؛ دست به هم داده، انگیزه یی شد تا تعدادی به جانب‌داری شیخ حزین برخاسته و جمعی نیز از ثبات و خان آرزو طرف‌داری نمایند و گروهی هم به قضاوت میان این دو گروه بپردازند. گرچی حزین خود گویا رساله ی رجم الشیاطین را با الفاظ زننده و فحش های ناموزون به نگارش درآورده، آرزو را با صفت «یکی از جرگه ی حرامزاده گان اکبرآباد» یادکرد^{۲۶} ولی به علت لحن دور از ادب که شیوه ی نوشته های او بود، مورد استقبال چندانی قرار نه گرفت؛ اما نخستین ادیبی که به جانب‌داری وی قد برافراشت، هموطن دیگر ما سیدفتح علی خان گردیزی بود که در حوالی ۱۱۶۹ هـ / ۱۷۵۵ م رساله ی ابطال الباطل را برای تردید ایرادهای خان آرزو بر شعر حزین نوشته به دفاع از او پرداخت. این رساله که یگانه نسخه ی شناخته شده ی آن در کتابخانه ی انجمن ترقی اردوی شهر کراچی موجودست، هنوز به چاپ نه رسیده است. افزون بر او، آزاد بلگرامی نیز در سال ۱۱۷۶ هـ / ۱۷۶۲ م در تذکره ی خزانه ی عامره ی خویش به دفاع از حزین پرداخت. ولی یکتا از شاگردان خان آرزو به نام میرمحمد محسن اکبرآبادی با نگارش رساله ی محاکمات الشعراء در ۱۱۸۰ هـ / ۱۷۶۶ م به دفاع از استاد خویش برخاسته، شعر حزین را به باد انتقاد قرار داد. این کتاب که هنوز به چاپ نه رسیده است، نسخه یی از آن در کتابخانه ی دانشگاه پنجاب در شهر لاهور پاکستان موجودست. به همین ترتیب احقاق الحق رساله ی دیگریست در نقد سروده های حزین که نویسنده و سال تألیف آن معلوم نیست، ولی داکتر ریحانه خاتون در احوال و آثار سراج الدین علی خان آرزو^{۲۷} و ضیاء احمد بدایونی در مسالک و منازل^{۲۸} آنرا به آرزو نسبت داده اند. پژوهشگر نامور و ادیب لیبب سده ی سیزدهم هند شهید مولوی امام بخش صهبایی نخست رساله ی اعلالالحق را در دفاع از شیخ محمدعلی حزین و در پاسخ به احقاق الحق نوشت؛ ولی در سال ۱۲۶۲ هـ / ۱۸۴۵ م رساله ی قول فیصل را برای داوری بین حزین و آرزو به رشته ی تحریر درآورده، طی آن به نقد آراء و انتقادات خان آرزو پرداخت؛ اما برای داوری عادلانه، در برخی از موارد به او حق می‌دهد و در پاره یی از موارد به تردید ایرادهای وی دست یازیده، در پهلوی شیخ حزین می‌ایستد؛ و به این ترتیب می‌توان گفت که قول فیصل نمونه یی از نقد اصولیست که بیشتر موازین ادبی را مطمح نظر قرار داده، و کوشش نموده است از جانب‌داری یکطرفه اجتناب ورزد. با آنهم قول فیصل به عنوان فیصله ی نهایی بین حزین و خان آرزو پذیرفته نشد؛ تا آنکه در سالهای پایانی نیمه ی نخست سده ی چهاردهم هجری دانشمند عالیمقام و ملک الشعرا ی افغانستان زنده یاد قاری عبدالله ملک الشعراء با تدویر محکمه یی بین آرای خان آرزو و مولانا صهبایی در مورد سروده های شیخ حزین و داوری به ایرادهای این دو منتقد به قضاوت نشست و در مورد این دعوای دوصد ساله حکم نهایی و عادلانه صادر کرد.

قاری درین رساله کاستی ها و درستی های کلام حزین را برجسته ساخته، برخی از اعتراضات مخالفین را شرح بیشتری داده و بر بعضی از کج فهمی ها

و کج بحثی های منقدین و منتقدین نیز انگشت گذاشته است؛ چنانکه در مورد این بیت حزین:

نگذاشت سبکدستی ایام بهاران تا بوی گل از رخنه دیوار برآرم

خان آرزو ایراد گرفته؛ نوشته است که: «سخن فهم می داند که سبکدستی در اینجا بیجاست، جلد روی میباید، گرچه بستن در سبکدستی تعلق دارد؛ لیکن مدعا آن نیست که ایام بهاران زود رخنه ی دیوار را بست؛ بلکه مراد آنست که آنقدر ایام بهار زود و با شتاب رفت که فرصت برآوردن بوی گل را از رخنه ی دیوار نیز نیافتم؛ با آنکه برآوردن بو مسموع نیست برآمدن شهرت دارد.»

مولوی صهبائی در رد این نظر خان آرزو نوشته است: «اگر نگذاشت را بمعنی باقی نگذاشت گویند و بهاران را مفعول آن و بوی را معنی «شاید» گیرند و گل را مفعول برآوردن قرار دهند. قباحتی که معترض گفته برخیزد و معنی شعر آنکه: ایام سبکدستی بکار برده بهار را از میان برد و هیچ از آن باقی نگذاشت تا شاید گل از رخنه ی دیواری برآرم. حاصل که بوی گل ترکیب اضافی نیست» و حضرت ملک الشعراء قاری بین این دو ادیب چنین به قضاوت نشسته؛ طرف خان آرزو را می گیرد: «بو» بمعنی «شاید» بدون کاف رابط مستعمل نیست و «یا» در آخر آن زیاده نمیشود؛ مانند این بیت خواجه:

ای شهنشاه بلند اختر خدا را همتی بو که بویی بشنویم از خاک ایوان شما

بنابراین بوی گل درین مصرع شیخ، ترکیب اضافی بوده، انتقاد خان بجاست.^{۲۹} ولی در مورد بیت زیرین نظر دو طرف منازعه نمی پذیرد:

هر سر موی منست، اینکه به میدان عشق سینه به نشتر دهد، دشنه ی فولاد را

خان آرزو بر این بیت ایراد گرفته؛ می نویسد: «در میدان به نشتر کار فرمودن از مخترعانست؛ پس صواب خنجرست بجای نشتر» ولی صهبائی بر این نظر او انگشت انتقاد گذاشته می نگارد: «نشتر آله ی.

زخمست در محل فصده و غیر آن هرد و؛ نظیری گوید:

بهر کس می نشینم نشتری در آستین دارد پی آسودنم یک یار بی آزار بایستی

قاری بر هردو ایراد گرفته؛ نوشته است: «چون دشنه مرادف خنجرست؛ اصلاح خان بجا نیست؛ و جواب صهبائی هم سست. بهتر بود می گفت نشتر درین بیت بمعنی نیش است و مراد از آن دم دشنه است، تا فی الجملة عذری از طرف شیخ می شد.^{۳۰}

ثابت نمی شود بتو خون شهید عشق خنجر بدست داری و حاشا در آستین

خان آرزو مصرع اصلاح کرده ی زیرین خود را بهتر از مصرع دوم بیت بالا وانموده است:

تیغ برهنه در کف و حاشا در آستین

و در توضیح آن نگاشته است که: «مطلق خنجر بدست داشتن دلیل خون ریختن نیست بلکه خنجر و تیغ برهنه دلیل باشد بر آن.» ولی صهبایی در پاسخ می نویسد: «اگر مطلق خنجر بدست داشتن دلیل خون ریختن نیست، خنجر برهنه هم دلیل نمی توان شد... البته خنجر خون آلود دلیل می شود؛ و مراد شاعران آنست که معشوق، شهید عشق را کشته و خنجر از کف نینداخته؛ و این دلیلست بر قاتل بودنش؛ پس میگوید در چنین حال حاشا و انکار چگونه مفید بود.» ولی جناب قاری می نگارد: «حضرت شیخ چیزی می گوید و مولانا آنرا چیز دیگر شرح می کنند. شیخ می گوید: در حالی که خنجر در کف و حاشا در آستین داری؛ یعنی منکر از کشتن هستی، خون عشق بر تو ثابت نمی شود و صهبائی میگوید در چنین حال انکار فایده ندارد: ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا؟»^{۳۱}

به این ترتیب می بینیم که حضرت ملک الشعراء قاری با کمال بی طرفی، هم نقاط قوت کلام حزین، و سستی ایرادهای منتقدین را برجسته می سازد؛ و هم نقاط ضعف او و وارد بودن نظریات منتقدین را؛ و با این شیوه، نقد سنتی را یک گام با نقد معاصر نزدیکتر می آورد. پس بیجا نیست که قاری را پیشکسوت نقد معاصر ادبیات دری بدانیم؛ زیرا جناب ایشان کسی اند که کارهایش در زمینه ی نقد ادبی هم از لحاظ کیفیت بی مانندست؛ و هم از لحاظ کمیت. در میان همعصران قاری و دانشمندان نسل های پیشین و حتی نسل پسین وی، هیچکس دیگری را سراغ نه داریم که به این گسترده گی به کار نقد ادبی پرداخته باشد.

روان قاری شاد باد که درین عرصه نیز دستاوردهای بی نظیری داشته، نوشته های شان رهنمای نقادان ادبی روزگار ما نیز بوده می تواند. از توجه تان سپاسگزارم

رویکردها:

- ۱ - جاحظ، عمرو بن بحر. البیان و التبيين. به تحقیق حسن سندوبی. قاهره: المكتبة التجارية الكبرى. ۱۳۵۱/هـ ۱۹۳۲م. صص ۲۰/۳ و ۱۱.
- ۲ - ابن ندیم، محمد بن اسحق. الفهرست. به تصحیح رضا تجدد. تهران: مؤلف. ۱۳۵۰ش / ۱۹۷۱م. ص ۳۷۸.
- ترجمه ی فارسی رضا تجدد. تهران: چاپخانه ی بانک بارزگانی ایران. ۱۳۴۶. ص ۵۵۹.
- ۳ - ابن ندیم، محمد بن اسحق. الفهرست. به تصحیح داکتر یوسف علی طویل. بیروت: دارالکتب العلمیه. ۱۴۱۶هـ ۱۹۹۶م. ص ۴۹۲.
- تحقیق داکتر ناهد عباس عثمان. چ ۱. دوحه: دار قطری الفجاءة. ۱۹۸۵م. ص ۶۲۶.
- به تصحیح گوستاو فلوگل G. Flögel. لایپزیک. ۷۲ - ۱۸۷۱. ص ۶۲۶.

- ۴ - عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی نظامی. چهارمقاله. به تصحیح محمد قزوینی و داکتر محمد معین. چ ۳. تهران: کتابفروشی زوار. ۱۳۳۳. ص ۴۸.
- ۵ - جامی، نورالدین عبدالرحمن. سبحة الابرار. مثنوی هفت اورنگ. به تصحیح آقا مرتضی مدرس گیلانی. تهران: کتابفروشی سعدی. ۱۳۳۷ش. صص ۵۷۱ - ۵۷۲.
- ۶ - رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد. دیوان رودکی سمرقندی. نقل سعید نفیسی از روی چاپ بریگینسکی. چ ۳. تهران: موسسه انتشارات نگاه. ۱۳۸۲ش. ص ۱۵۲.
- ۷ - اسدی طوسی، ابومنصور احمد بن علی. لغت فرس. به کوشش داکتر محمد دبیر سیاقی. تهران: کتابخانه ی طهوری. ۱۳۳۶. ص ۳۵.
- ۸ - عنصری بلخی، حکیم ابوالقاسم حسن بن احمد. دیوان استاد عنصری بلخی. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: کتابخانه ی سنایی. ۱۳۴۲ش. صص ۱۶۱ - ۱۷۹.
- ۹ - وطواط بلخی، رشیدالدین. حقایق السحر فی دقایق الشعر. به تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهران: کاوه. ۱۳۰۸ش. ص ۱۲۰.
- ۱۰ - آسی، عبدالباری. تذکره ی معرکه ی سخن. ماهنامه ی نگار. (۱/۲۲). جولای تا ۸/۲۳؛ (فبروری) لکنهو: نیاز فتحپوری. ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۴ صص شماره ۱/۲۲. صص ۸۱ - ۹۶؛ ۹۷ - ۱۱۲؛ ۱۱۳ - ۱۲۸؛ ۱۲۹ - ۱۴۴؛ ۱۴۵ - ۱۶۰؛ ۱۶۱ - ۱۷۶ تا ۲۴۵.
- ۱۱ - این رساله که تذکره ی ناتکمیل قاری خوانده شده و کار نسخه برداری آن در ۲۰ حمل ۱۳۴۹ پایان یافته است؛ زیر شماره ی ۲۴۵ در کتابخانه ی مرکزی اکادمی علوم افغانستان موجودست. شادروان استاد امیرمحمد فقیرزاده این نسخه را به فرمایش کسی که به اختصار مولوی صاحب خوانده شده، در ۲۵ صفحه بازنویسی کرده است. چند یادداشت مفید از خامه ی زنده یاد ملک الشعراء صوفی عبدالحق بیتاب در حواشی آن اضافه گردیده است. معلوم نیست که نسخه ی دست داشته ی نسخا نا تکمیل بوده و یا اینکه حضرت قاری آن را ناتمام گذاشته است؟ اگر نسخه ی دیگری از این رساله نزد خانواده ی شریف جناب قاری موجود باشد؛ چی خوب است که درین مجلس در باره ی آن معلوماتی ارائه دارند.
- (۱)*
- ۱۲ - مناصب دیوانی نور احمد نوری از روی کتیبه ی روی قبر او که در عقب زیات عاشقان عارفان کابل، در کناره ی بالاجوی واقع است؛ در سال ۱۳۸۰ش توسط نگارنده نقل گردیده است.
- ۱۳ - قاری عبدالله، ملک الشعراء. تذکره ی شعرای معاصر. نسخه ی خطی شماره ۲۴۵ کتابخانه ی مرکزی اکادمی علوم افغانستان. ص ۱۵.
- ۱۴ - تذکره ی شعرای معاصر. ص ۳ - ۴.
- ۱۵ - این دیوان های ملا بادل با مشخصات زیرین در آرشیف ملی موجودند:
- پاسخ به دیوان بیدل. نسخه ی ۸۲ الماری ۱۳ شماره ی عمومی ۲۱۴۲. در ۲۳۶ ورق.
- پاسخ به دیوان حافظ. نسخه ی شماره ۷۴/۱۳. آرشیف ملی افغانستان. شماره عمومی ۲۱۳۴. در ۱۶۳ ورق.
- پاسخ به دیوان محتشم کاشانی. نسخه ی شماره ۸۳/۱۳. آرشیف ملی. شماره عمومی ۲۱۴۳. در ۶۴ ورق.
- پاسخ به دیوان معینی کرمانشاهی. نسخه ی شماره ۸۵/۱۳. آرشیف ملی. شماره عمومی ۲۱۴۵. در ۴۲ ورق.
- پاسخ به دیوان محی الدین. نسخه ی شماره ۸۴/۱۳. آرشیف ملی. شماره عمومی ۱۳۲۵. در ۳۳ ورق.
- پاسخ به چهار عنصر بیدل. نسخه ی شماره ۷۵/۱۳. آرشیف ملی. شماره عمومی ۲۱۳۵. در ۱۳۷ ورق.
- ۱۶ - پاسخ به دیوان حافظ. نسخه ی شماره ۷۴/۱۳. آرشیف ملی. ورق ۱ الف.
- ۱۷ - تذکره ی شعرای معاصر. صص ۵ - ۶.

۱۸ - تذکره‌ی شعرای معاصر. صص ۶ - ۷.

- ۱۹ - تذکره‌ی شعرای معاصر. صص ۲۱ - ۲۳.
- ۲۰ - گویا اعتمادی، سرور. کنفرانس سوانح استاد. در کتاب «غزلیات ملک‌الشعراء قاری عبدالله». به اهتمام داکتر عفت مستشارنیا. تهران: نشر عرفان. ۱۳۷۹ش. صص ۹۷ - ۹۸.
- ۲۱ - آزاد، مولوی محمد حسین. سخندان فارس. ترجمه‌ی قاری عبدالله. کابل: انجمن ادبی کابل. ۱۳۱۵ش.
- ۲۲ - برخی ازین رسالات که حلیه‌ی طبع پوشیده و به دسترس نگارنده قرار دارند؛ عبارت اند از:
 - ۱ - منیر لاهوری، ابوالبرکات. کارنامه. به کوشش داکتر سید محمداکرم اکرام. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. ۱۹۷۷م.
 - ۲ - خان آرزو، سراج الدین. سراج منیر. به کوشش داکتر سید محمداکرم اکرام. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. ۱۹۷۷م. هر دو رساله‌ی بالا در یک وقایه انتشار یافته است.
 - ۳ - خان آرزو، سراج الدین. داد سخن. به کوشش داکتر سید محمداکرم اکرام. راولپندی: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. ۱۹۷۴م.
 - ۴ - خان آرزو، سراج الدین علی خان. تنبیه الغافلین. به تصحیح سیدمحمد اکرم اکرام. لاهور: دانشگاه پنجاب. ۱۴۰۱ه/۱۹۸۰م.
 - ۵ - مهربان اورنگ آبادی. تادیب الزندیق فی تکذیب الصدیق. به تصحیح حسن عباس. رامپور: ۱۴۱۷ه/۱۹۹۷م.
 - ۶ - سخنور بلگرامی، محمد صدیق. تحقیق السداد فی مزله الازاد. به تصحیح حسن عباس. رامپور: ۱۴۱۷ه/۱۹۹۷م. دو رساله‌ی بالا نیز در یک وقایه انتشار یافته است.
- ۲۳ - سنبه‌لی، میرحسین دوست بن ابوطالب. تذکره حسینی. لکنهو: مطبعه‌ی منشی نولکشور. ۱۲۹۲ه/۱۸۷۵م. صص ۱۰۶ - ۱۰۸.
- ۲۴ - واله داغستانی، علیقلی بن محمدعلی. ریاض الشعراء. به تصحیح محسن ناجی نصرآبادی. تهران: انتشارات اساطیر. ۱۳۸۴ش. صص ۱۰۶ - ۱۰۸.
- ۲۵ - خان آرزو، سراج الدین علی خان. تنبیه الغافلین. به تصحیح سیدمحمد اکرم اکرام. لاهور: دانشگاه پنجاب. ۱۴۰۱ه/۱۹۸۰م.
- ۲۶ - ریحانه خاتون، داکتر. احوال و آثار سراج الدین علی خان آرزو. دهلی: اندو پرشین سوساییتی. ۱۹۸۷م. ص ۱۴۴.
- رساله‌ی رجم الشیاطین نباید نوشته‌ی شیخ علی حزین باشد؛ به باور نگارنده این یکی باید عنوان دوم جواب شافی مل وارسته‌ی سیالکوتی خواهد بود که تا کنون چاپ نه شده است.
- ۲۷ - همانجا. ص ۱۴۵.
- ۲۸ - بدایونی، ضیاء‌احمد. مسالک و منازل. دهلی: مکتبه‌ی جامعه لمیتد. ۱۹۷۵م. ص ۳۷۶.
- ۲۹، ۳۰ و ۳۱ - قاری، ملک‌الشعراء عبدالله خان. محاکمه بین خان آرزو و صهبایی. (در کلیات قاری) کابل: ریاست دارالتألیف وزارت معارف. ۱۳۳۴ش. صص ۴۶۹، ۴۷۰ و ۴۷۱.

(۱)* یادداشت: قرار معلومات ارایه شده‌ی عبدالقیوم قاری امیر محمد فرزند دوکتور فقیر محمد برادر زنده یاد وزیر محمد نگهت از جمله خوشنویسان شهر کابل می باشد که تذکره شعراء قاری توسط او دوباره خوشنویسی گردیده است. مولوی صاحب لقب روحانیست که ازطرف مردم به مرحوم عبدالغفار قاری پسر چارم ملک‌الشعراء قاری پدر همایون جان قاری و فاروق جان قاری داده شده بود.

گرفتاری دل

دل گرفتار بلایی ست که من میدانم
 بسته زلف دوتایی ست که من میدانم
 جای در چشم بتان کرده بشوخی خود را
 سرمه آن دیده درایی ست که من میدانم
 دل سودا زده از رنج هوس یافت نجات
 درد عشق تو دوایی ست که من میدانم
 دل بیتاب تپش پرور او در ره شوق
 طایر قبله نمایی ست که من میدانم
 جلوه لیلی ما نیست برون زین محمل
 شور دل بانک درایی ست که من میدانم
 درد ما در دل دلداری چه سازد تأثیر
 ناله آن پا به هوایی ست که من میدانم
 راز سر بسته دل فاش شد از کاوش او
 مژه شوخ بلایی ست که من میدانم
 سایه بخت سیه بر سر روشن گهران
 دولت بال همایی ست که من میدانم
 از نیاز دل خون گشته ما هیچ می پرس
 کشته ناز و ادایی ست که من میدانم
 فتنه بر خاست بهر جا سخنش بالا شد
 قامت فتنه نمایی ست که من میدانم
 سر بکف در ره شوق تو قدم می ماند
 قاری آن بی سرو پای ست که من میدانم

مستی دل

باز دل مست نوایی ست که من میدانم
 آن نوا نیز ز جایی ست که من میدانم
 محمل و قافله و نافه درین وحشتگاه
 گردی از بانگ درایی ست که من میدانم
 خونم آخر بکف پای کسی خواهد ریخت
 این همان رنگ حنایی ست که من میدانم
 چشم واکردم و توفان قیامت دیدم
 زندگی روز جزایی ست که من میدانم
 آب گردیدن و موجی ز تمنا نزدن
 پاس ناموس حیایی ست که من میدانم
 نیست راهی که بکاهل قدمی طی نشود
 پای خوابیده عصایی ست که من میدانم
 در مقامی که بجایی نرسد کوششها
 ناله اقبال رسایی ست که من میدانم
 ساز تحقیق ندارد چه نگاه و چه نفس
 سر این رشته بجایی ست که من میدانم
 طلبت یاس طپیدن هوس عشق و فاست
 کار دل نام بلایی ست که من میدانم
 عشق زد شمع که ای سوختگان خوش باشد
 شعله هم آب بقایی ست که من میدانم

دل ز کویت چه خیالست قدم بر دارد
آخر این آبله پایی ست که من میدانم
حیرتم سوخت که از دفتر عنقایی او
جهل هم نسخه نمایی ست که من میدانم
بود عمری بیرم دلبر نگشوده نقاب
(بیدل) این نیز ادایی ست که من میدانم

ملک الشعراء قاری عبد الله

ای خاک گوهری که تو داری به دل نهان
 شاه جهان شعر دری هست بیگمان
 قاری که بود عَبد الله و فرشته خو
 خواهم که از خصائل نیکش کنم بیان
 شاعر، ادیب، عالم و عارف، شه ی سخن
 سالک، معلم ادب، استاد قاریان
 استاد سبک هند و عراقیست در غزل
 دستور عشق حضرت حق راست ترجمان
 از صنفِ اولیاست، به معنای حال و قال
 زیبا سخن، حصین نویس است و ثر زبان
 از عجز و انکار و تواضع و حسن خو
 وز نور حق به چهره خود داشت صد نشان
 کم خواب، با ریاضت و کم حرف و پُر کمال
 وز حکمت و ز عالم علوی بُدش بیان
 پاکیزه دین و پاک نژاد و بزرگوار
 نیکو خصال و پاک دل و پاکتر روان
 گنج سفینه غزل و خطبه های او
 در آسمان علم و ادب رونق عیان
 مفتاح النحو دانه یی از بحر دانشش
 دیوان شعر ها اثر اوست جاودان
 نقد و معانی، شرح فصوص و کلید صرف
 باشد به اسمان ادب ماه نقره سان
 نَهِج الجدید، بحر ادب راست گوهری
 صرف سراج و شیوه ی تنقیط، همچنان
 او را که نقش خامه ی وی جاودانه باد
 کم آیدش هر آنچه برون آرد این زبان
 «وهاب» هزار نظم ز دُر سفته باید ت
 تا یک یکی به وصف مقامش کنی بیان



خانم صالحه وهاب واصل در حال خوانش شعری که در باره مرحوم قاری سروده بود.

نامه ات آمد و از بند غم آزاد شدم
 مرده بودم به خدا زنده شدم شاد شدم
 گر ز گمنامی خود رفته ام از یاد جهان
 به زبان قلم لطف تو چون یاد شدم
 (قاری)

سپاسگزارم که انجمن فرهنگی استراسبورگ به همکاری جدی پژوهشگرارجمند دوستم نصیر مهرین با تلاش و کوشش خسته گی ناپذیر محفلی را بر پا کردند که در آن به درستی و به سزآوری از جایگاه شایسته فرهنگی و تاریخی یکی از پاسداران دانش و فرهنگ ما قاری عبدالله ملک الشعراء بزرگداشت به عمل می آید. بی تردید کار شایسته بهتر ازین نمی شود که فرسنگ ها دور از وطن، در دورانی که چهره تابناک فرهنگ ما گرد فراموشی می خورد، سروران قدرشناس ما قدر فرهنگ را می شناسند و به وسیله قدم، قلم و درم از خدمتگذاران شایسته آن به یاد و بود می نشینند درود و سپاس بر شما یاران و یاوران.

گلزمینی از سخن

ویژه گی های شعر قاری

قاری عبدالله، با تواضع و خاکساری که ویژه بزرگان دانش و ادب گذاشته ما بوده در آغاز کلیات اشعارش، در باره خود می گوید:

«جایی که سخن آفرینان سلف و نازکخیالان خلف بزم سخن آریند. [او] راجه یارا که سخن پست و بلند گوید وبا این و آن تقابل جوید»

این احساس فروتنانه با همه زیبایی و صراحت بیگمان این حقیقت را نمی پوشاند که او با این سخنان پست و بلند و با این حجم سعی و تلاش در قلمرو پهناور سخن و ادب فارسی دری جایگاه ویژه خود را دارد. جایگاه ویژه یی که ما در نظر گرفتن وضعیت اجتماعی و فرهنگی دوران زندگانی او یعنی در دورانی که سرورگویا آنرا به درستی «عرضه ۲۰۰ ساله فطرت علمی و ادب افغانستان» می شمارد او را صدر نشین کرده است.

بی تردید قاری عبدالله با آثار و آفریده های ادبی و فرهنگی فصل فراموش نشدنی در تاریخ ادبیات معاصر ما است. تاثیرات ماندگار میراث ادبی او بر وضعیت فرهنگی و ادبی ما آینه یی است که فرآیندچگونه گی شکل گیری

شعرو ادبیات ما را در آن زمان و در سالهای بعدی به خوبی نشان می دهد. قاری در برهه ایستاده که چشمی به گذشته هزار ساله شعر و ادبیات و چشمی به آینده بی سنخ دیگر دارد.

با این چشم اندازی قاری از یکسو بر میراثی پای می افشاند که به گفته خود از رودکی و خاقانی تا مستغنی و قانی هزار بابل شیرین گفتار و طوطی شکر منقار را در روضه مینو بهار خود پرورده و از سوی دیگر بر فتوای گشانده شده که پایان دوران طلایی شعر و ادبیات فارسی دری در کشور ماست. وضعیتی که سرنوشت اجتماع و فرهنگ ما در نتیجه عوامل جدید به گونه دیگری رقم خورد.

جا دارد که چون و چند جغرافیا و تاریخ این موقعیت و وضعیت ادبی و فرهنگی را ژرف تر و مسوولانه تر بشگافیم تا جایگاه واقعی و استثنایی نامورانی چون قاری عبدالله را بشناسیم. تلاش های ارجمند و در خور ستایشی همچون محفل امروزی بدون شک گوشه های نا شناخته ها و فراموش شده ها در باره قاری را روشن خواهد کرد. و من آنچه را می خواهم به پیشگاه شما پیشکش کنم نگاه گذرا و بسیار شتابزده یی است بر برخی ویژه گی های شعر قاری که نمیتوان آن را پژوهشی دانست کارشناسانه بلکه نگرشی است گزارش گونه در جایگاه یک خواننده شعراو.

قاری شاعری است آگاه از دانش گسترده ادبی که میراث گرانسنگ ادبیات فارسی دری را از آغاز تا عصر خودش در دوران معاصر از نظر گذشتانده و از آن به تعبیر خودش خوشه چینی کرده است. نشانه های این خوشه چینی در همه گونه های شعر، غزلهای، چکامه ها، قطعات، ترجیعات و ترکیبات او پیداست.

با اینهمه او به عنوان آخرین بازمانده شعر و ادب دوران سپری شده یی در حوزه ادبی کشور ما توانایی های اش را در همه گونه ها و قالب های شعر کلاسیک نشان میدهد. واژه ها در کف او چون موم اند. او در زنده گی آنها را به هر شکلی که خواسته می ورزد و با آن بازی میکند. گستره دریافت های او در این بازی به کلمات بسیار پهناور است. از شعر ساده و بی پیرایه و ژرفناک رودکی تا رنگین پردازی های توصیفی و پرطنطنه فرخی، عنصری و انوری از فخامت، شیرینی و رسایی شعر حافظ و سعدی تا از تناسب گرایی و تصویر گری های نام آوران مکتب هندی از نو گرایی های لفظی و ساده گویی های مرونگرایانه سخنوران دوره مشروطیت تا سخن سنجان دوره معاصر ایران، هند و افغانستان.

در عرصه غزل سروده های شعر ای گذشته به ویژه نامداران مکتب هندی به ویژه کلیم، سلیم، طالب آملی، صائب، مظهرجان جانان، و واقف لاهوری را بارها استقبال کرده است. نظر ویژه او به بیدل به عنوان سرآمد سخنسرایان این سبک از همه متبارز تر است. ارادت ویژه او به این سخنسرایان در لابلای

سروده های اش بازتاب یافته است به صورت نمونه:

کرده قاری هوس طرز کلیم
گردد دنبال سوار افتاده است
مرید صائب شیرین سخن شدم قاری
رسیده از دم گرمش به دل هزاران فیض
ره مده قاری به خود غفلت که بیدل گفته است
آدمی گر اندکی غافل شود خر می شود
چنین که شیفته طرز بیدلی قاری
کلیم اگر نشوی در سخن کمال تو چیست

از شاعران دوره های پیشین به حافظ و سعدی نیز نظر دارد و چندین غزل آنان را پیروی کرده است:

مدام از فیض طرز شیخ سعدی سر خوشم قاری
خمار رنج کلفت این می شیراز بنشاند

به شعرای هموطن همعصر خود به مستغنی و ندیم نیز توجه داشته و از سخنسرایان حوزه های دیگر فارسی دری به غزل های فرخی یزدی و بهار نیز دلچسپی نشان داده است. از شعر های ملک الشعراء بهار نه تنها شناخت بلکه با او مکاتبه هم داشته و غزل های او را استقبال کرده است:

گر به دست ما افتد یک صفحه از طبع بهار
همچو بلبل دفتر گل را ز بر خواهیم کرد
طبع موزون تو قاری گر چه دارد سبک هند
ما هم از ایرانیان کسب هنر خواهیم کرد

در جواب گفتن به غزل شاعری به نام سخا با مطلع:

در شب هجر تو شرمنده احسانم کرد دیده از بس گهر اشک به دامنم کرد

چنان ذوق زده شده است که در بیتی هین مضمون را با اندک تغیر در غزل خود جا داده است بیت:

ما جرّای غم هجران تو گفتم با شمع
آنقدر سوخت که از گفته پیشیمانم کرد
به صورت زیر در آمده است:

ما جرّای غم پنهان تو گفتم به سرشک
گشت غماز و ازین گفته پیشیمانم کرد

زبان شعر قاری

زبان قاری از لحاظ کار برد واژه گان و تعابیر ادبی بی تردید همان زبان و سبک معمول معروف به هند است.

زبان فخمی که قاری در نتیجه عمری تتبع، تکرار، و موزونست با آثار ماندگار عرصه شعر و ادب فارسی دری به آن دست یافته است، فراموش نباید کرد که احاطه او به دانش های ادبی چشمگیر است. قاری وارث به اصطلاح علوم متداوله وقت است. بنابراین او زبان شعربیک ها و به تعبیر خود او طرز ها و شیوه های رهبران وادی شعر را به خوبی می شناس. ولی با اینهمه زبان مردم، زبان ساده و بی پیرایه همزبانان و هم عصران خود را نیز در سروده های اش به کار بسته است. ابتکارات و خلاقیت ویژه او در این عرصه پیداست. شاید صمیمت و پیوسته گی او به همین زبان او را از غلتیدن به پیچیده گویی ها و معما سازی های مکتب هندی باز داشته است. ظاهراً اگر او را پیرو جدی مکتب هندی به ویژه سبک ابوالمعانی بیدل می شناسند. به دلیلی است که شیوه مسلط محافل ادبی دوران او مکتب ادبی هند و شیفته گان شعر بیدل بود. گرایش های سبکی قاری نشان می دهد که او بیشتر به رهروان معتدل این مکتب به شاعرانی چون صائب اصفهانی، کلیم کاشانی و غنی کشمیری نظر داشته است. ساده گی روانی و شیوایی زبان شعری اش او را در جایگاه میان شاعران مکتب عراقی قرن هفتم و مکتب هندی می نشاند.

جالب است که قاری خود به گونه یی درکی از این مطلب به دست میدهد. به ویژه هنگامی که از دایره دست و پا گیر سنت ادبی مسلط دوران خود دور می شده، سبک خود و زبان ویژه خود را دریافته. در جایی در مقطع غزلی از آن به تعبیر «تازه گی شیوه» و «رنگین طبع» یاد کرده است:

قاری از تازه گی شیوه و رنگین طبع
گلزمینی به سخن طرح چو گلشن کردم

بهتر است این غزل را به طور کامل نقل کنم تا به گوشه دیگری از ابتکارات او آشنا شویم:

گر دو روزی به چمن طرح نشیمن کردم	جای آخر چو خس و خار به گلشن کردم
پرتو روی تو در دل ز ره دیده بتافت	اندرین خانه فروغ از ره روزن کردم
تیره بختی و پریشانی ما دور نشد	با تو چون زلف چرا دست به گردن کردم
دل سنگ تو بینیم مگر نرم شود	سینه را از دم خود کوره آهن کردم
شانه سان سلسله ما به خم زلف رسد	خرقه از سینه چاک است که بر تن کردم
خانه چشم چراغان شده از پرتو آن	دیده امشب به تماشای که روشن کردم
فکر خالش به دلم مایه سودا گردید	من بی حاصل ازین دانه چه خرمن کردم
قاری از تازه گی شیوه و رنگین طبع	گلزمینی به سخن طرح چو گلشن کردم

ویژه گی شکل

موسیقی بیرونی بحر های عروضی شعر قاری یکنواخت نیست. او بحر ها ، ارکان و زحافات گونه گونی را به کار برده است. ولی از بکار گیری بحر های به اصطلاح نا مطبوع که بیدل و پیروان جدی او دلچسپی ویژه یی به آن نشان داده اند، مطلقاً خود داری کرده است.

غزل های قاری تقریباً همه ردیف دارند. این ردیف ها، گاهی ترکیبی از یک واژه و گاهی دو واژه و گاهی هم سه واژه یی و فقره وار اند مانند:

طنین که ناله کشم گاه گاه در زنجیر	کشیده زلف تو ام بیگاه در زنجیر
نی هوای سرو پا در گل بسر دارد بهار	جلو ها آن فتنه قامت در نظر دارد بهار

در پاره یی از غزل ها که شمار آن کم نیست ، دو بیت آغاز غزل (مطلع و بیت دوم) هم قافیه اند که به صورت مجموعی یک چار پاره می سازند.

شماری از غزل ها ردیف و قافیه همسان دارند. معلوم نیست که این غزل ها در زمانه های جداگانه ساخته شده اند و بعداً هنگام تدوین دیوان به ترتیب الفبایی یکی پس از دیگری قرار گرفته اند یا شاعر دو غزل را همزمان در یک وزن و قافیه سروده است.

مضمون و محتوای شعر قاری

عشق مضمون اصلی و تکرار شونده غزل های قاری و حتا تشبیب بیشترین قصیده های مدحیه اوست. عشق یا تعبیر های آشنا، استعارات، تشبیهات، و زبانزد های که بیشترین غزل سرایان پیش از او به ویژه غزلسرایان مکتب هندی آنها را پیوسته به کار برده اند. حدیث، زلف و کاکل، گل و بلبل، پروانه و شمع، جگر سوخته، چشم اشکبار، چشم بیمار، لعل میگون، تیغ آبرو، آئینه صورت، داغ لاله، اشک دوان، بهار خط، افسون نگاه، تیغ تغافل، زنجیر زلف، موی سنبل، لعل لبان، روی ماه و نظایر آن.

قاری این مایه ها و آرایه های شعری را وسیله یی برای بیان عشق، جلوه های جمال معشوق و نهایتاً پیشآمد ها و پیامد های عشق میداند که درونمایه های تغزل او را شکل می دهند. او خود این ها را در جایی بازتابی از نمک عشق در غزل و شیرینی شکر عشق در سخن می داند:

در غزل از شور لعل او نمک خواهیم ریخت

در سخن از حرف شیرینش شکر خواهیم کرد

در مکتب هندی با آنکه صور خیال به ویژه یک تصویر در تک بیت ها هوای تازه گی، بدیع گوئی و مضمون بافی در غزل ها ایجاد می کند. ولی پراکنده گی معنا و گسستگی تصویر ها شعر را از تمامیت تهی می سازد و محور عمودی شعر در بسا موارد دچار آشفته گی می شود. اکثر غزل های قاری از این قاعده مستثنی نیست. ولی در پاره غزل ها تداعی معانی به ویژه جاذبه جادویی قافیه و ردیف غزل را از تمامیت بر خوردار ساخته است. یعنی شاعر مضمون واحد را در پیوسته گی تصویری می پرورد و بیشترین بیت ها یکی پس از دیگری در حول و حوش یک موضوع می چرخند. بصورت نمونه در این دو غزل زیر با یک قافیه و ردیف که من برای آسانی موضوع بیت های را که پیوسته گی موضوعی دارند

یکجا می آورم:

صورتگری که صورت آن دلستان کشید

می خواست شکل یار کشد نقش جان کشید

نوبت به چشم یار چو آمد ز بیخودی

سرشار شد مصور و رطل گران کشید

در پنجه تو دست مصور ز کار رفت
 چون دید ساعدی تو ز دستت فغان کشید
 لرزید اگر به کاکل پر پیچ دست او
 نوبت به قامت تو چو آمد روان کشید
 مژگان او کشیده مصور بلا نمود
 خنجر کسی به کشتن خود کی توان کشید
 ثابت قدم به راه جفا پای یار دید
 بی پای شد مصور و پای از میان کشید
 نقاش نقش روی تو آرام جان کشید
 لازم که آرزوی من نا توان کشید
 چون دید تاب موی میان تو نیستش
 بیتاب شد مصور دست از میان کشید
 صد تیر جان شگاف نگاه تو خورده است
 تا دل کمان ناز تو آبرو کمان کشید
 رمز دهان تنگ تو هیچش یقین نشد
 تصویر این دقیقه ز روی گمان کشید
 صورت پذیر صورت جان نیست ای عجب
 نقاش صورت تو ندانم چسان کشید
 قاری به صفحه دل صاف از نقوش غیر
 لازم به صنع عشق که ناز بتان کشید

قاری به همانگونه به شاعر غزل سرا است به قالب های دیگر به ویژه
 قصیده نیز دلبسته گی فراوانی داشته است قصاید او برابر با غزل های او است،
 اگر حدیث عشق، شرح درد هجران، تعریف و توصیف جلوه های گونه
 معشوق و تبارز احساس ها و من شاعرانه، درونمایه غزل های او را ساخته
 اند. حضور زمان و مکان و بازتاب واقعیت های پیرامون در غزل ها بسیار
 کم رنگ اند، قصاید او آینه حوادث، شرح و بسط های بازتاب های پیرامون او

را شکل داده اند. قصاید قاری بدون شک استادانه فخیم اند و از دیدگاه زبانی به شیوه های ادبی سده های ششم و هفتم نزدیکی با هم میرساند نفوذ سبک هندی در قصاید اندک است.

قصاید قاری نسبتاً طولانی هستند و همانند غزل ها مردف اند. چنانکه از جمله ۵۶ چکامه چاپ شده در کلیات ۲۳ قصیده آن ردیف دارند شماری از این ردیف ها اسمی اند که شاعر گویا آن را برای طبع آزمایی به استقبال و یا به اصطلاح به خواب استادان گذشته و چکامه های معروف شان پرداخته است. مانند ردیف آفتاب به استقبال (انوری)، زنجیر، شمشیر، امروز، آتش، خرم، قلم، علم و مانند آنها.

زبان روایی، توصیفی و در موارد تصویری ستون پایه ساختاری چکامه های قاری را تشکیل میدهد و نقش ابزاری آن برای مدح، پند، اندرز، توصیف، جمال و کمال و مظاهر طبیعی مانند سرما، سرما، بهار، خزان و گاهی شرح حوادثی و رویداد های که پیرامون او و ممدوحان او به وقوع پیوسته اند، مانند جنگل ها، فتوحات، جشن ها وصف و شرح آنها جز به جر در چکامه های قاری بسیار موشگافانه، تصویری و دلنشین است به طور نمونه سه قصیده معروف او در وصف زمستان و شکایت از سرما، دقیق ترین توصیف و تصویر ها از مناظر برف و زمستان به دست داده اند. چکامه تعریف زمستان جلال آباد او بهار را به یاد می آورد و بهاریه های او چکامه های فرخی و قانی را تداعی می کند.

گونه های شعرهای دیگر او در قالب ترجیع بند، ترکیب بند و قطعات نیز در مایه مرثیه، ستایش وطن، تشویق معارف، تعمیم ترقی و مدنیت فصل دیگری است که سخن در باره آن بسیار است.

نکته دیگری را که در باره آثار منظوم قاری در شکل ابتکاری آن نباید نا گفته گذاشت نمایشنامه منظوم او زیر عنوان «درام سه یار دبستانی» اوست. نوع ادبی که به نظم می رسد تا آن زمان در قلمرو شعر ما سابقه نداشته است. شناسایی، تحلیل و بررسی این نمایشنامه منظوم در خور مقالتی است بسیار گسترده و کارشناسانه.

یار زنده و صحبت باقی

با درود و سپاس



زهره یوسفی، شبگیر پولادیان، نصیر مهرین و استاد ارمان.

بسم الله الرحمن الرحيم

خانم شفیقه رحیم نواسه مرحوم قاری

خواهران و برادران گرامی سلام بر شما !
یاد بود قاری عبدالله خان ملک الشعراء، مصادف است به زمستان سخت ودشوار
کشور عزیز ما افغانستان و مردم رنج دیده و بلاکشیده آن مرز وبوم دارنده ی
انسان های بزرگ تاریخ . من در حالیکه از مجلس تجلیل قاری صاحب تمجید
می نمایم، از قصیده شکایت زمستان و لای کابل، که از طرف مرحوم قاری در
یک زمستان سروده شده، چند بیت را انتخاب و در حضور شما به خوانش
میگیرم . شما می بینید که در قصیده ی قاری ملک الشعراء، صدای اعتراض
شان نسبت به نابسامانی های امور جامعه نیز بلند شده است . گرچه هنوز از
آن سال ها ،چندین دهه سپری شده است اما جای بسیار تأسف و افسوس است که
مردم با همان سختی ها ودشواریها دست و گریبان استند.

تا شدی دور تو ای مهر ز بوم بر ما
میکند ناز خنک موسم سرما سر ما

تا کی از دست جفای تو در آتش باشیم
سوختی جان حزین و دل غم پرور ما

می رود تا بکمر گر چه بگل پای فرو
دست بردار نشد برف هنوز از سرم

ای وطن خاک ره مهر و وفای تو شوم
گل و لای تو چرا گشته بلا بر سر ما

هر قدم رهگذرت این همه پالغز چراست
ای وطن رهبرما، یاورما، مادرم

فرش سنکی بگذر داشتی ای شهر چه شد
که شد از دل، دلت آشفته، دل ابتر ما

نالۀ شر شر باران ترا نشنیدیم
برف گردید مگر پنبه گوش کر ما

در زمستان همه ساله است همین کاسه و آش
تا بود بی خبری ناظر خوان گستر ما
تا نهد پای بگل می فتد آن طفل عزیز
و ه که در خاک فتد هر نفسی گوهر ما
زود باشد که شود عمر زمستان کوته
روز نو روز رسد جلوه کنان دربر ما
زود باشد که رسد فصل بهاران بنشاط
خوش شود ز آمدنش خاطر غم پرور ما



خانم شفیقه رحیم یکی از نواسه های ملک الشعراء قاری هنگام خواندن قصیده شکایت از زمستان ولای کابل.

غزلیست از ملک الشعرا قاری که عبدالقیوم قاری به خوانش گرفتند:

از حرف تو ناصح نروم از در خوبان
 تا هست سر ما ، سر ما و سر خوبان
 داغست ز پا مالی حسرت دل دارم
 گل کیست که پا ، مانده بفرق سر خوبان
 ما هم ز دل نازک خود شیشه بدستیم
 سنگین دل سختی ست اگر در بر خوبان
 یک موی ز اندام تو بی حسن ادا نیست
 از ناز سر شتند ، بلی پیکر خوبان
 خوبان همه جسمند تو جانی ز لطافت
 خوبان همه دل داده ، تویی دلبر خوبان
 در زیر کمان آبر و یت آورد جهان را
 خوبان همه فوج و تو کمان افسر خوبان
 در کشتن ما حاجت شمشیر نباشد
 مژگان سیه تاب بود خنجر خوبان
 گر خون بهار است که پا مال تماشا ست
 تا هست حنا در کف و گل بر سر خوبان
 قاری مگر از داغ نشانی بتو دادند
 دیدی ثمر خد متت ای چاکر خوبان



محترم قیوم قاری فرزند ملک الشعراء قاری پس از ابراز امتنان از کانون فرهنگی پارچه شعری را به خوانش گرفت.

زمانه و برخی از ویژه گیهای شعر قاری

پذیرفته شده است که بررسی شعرهای شاعر، مستلزم دریافت اوضاع واحوال زمانه او نیز است. شعری که از طرف آواز خوان سواد مند و یا فاقد سواد بر لب و حنجره اش جای میگیرد؛ و یا از طرف دیکلماتوری به خوانش میاید، بیشتر معطوف به ذوق آنها است. اما هنگامیکه پای بررسی شعری در میان باشد، دیدار بپاره یی از عناصر شکل دهنده آن الزامی است. زمانه شاعر، حکایتگر جامع الاطراف همه هوا و فضای شعر اوست. زمانه شاعر، پیوند ناگسستنی با پیشینه های معنوی و فرهنگی و منجمله حیات شعری - تاریخی شعر او دارد. بنابراین شعر شاعر از پیشینه ها نیز تأثیر پذیرفته است. این تأثیر میتواند، معنوی باشد و یا لفظی و ادبی. زمانه و عصر شاعر بر مضمون و محتوی شعر او از جهات مختلف اثر می گذارد. زمینه های رشد و یا مانع شونده اش را نشان میدهد. عوامل رشد دهند و یا بازدارنده رشد فکر و اندیشه را معرفی میکند. این زمانه و عصری که از آن یاد میکنیم، از طریق آشنایی با نهاد های دولتی، نهادهای ناظر و غالب بر معنویات و شعور جامعه شناسایی می شوند. مثلاً اگر رشد شعر در مفهوم کلی آن در عصر شگوفایی زمانه غزنویان و نماد برجسته سازمان سیاسی آن، سلطان محمود غزنوی، مطرح است، به دریافت عوامل و زمینه های روبرو می شویم که برخی را بگونه فشرده میاوریم:

- شکل گیری پیروزمندانه امپراطوری. و نیازهای مادی و معنوی استبداد شرقی.
- بهره مندی از امکانات زور و زر.
- نیاز به تبلیغات به ویژه بوسیله شعر. شعری که سلطان رامدح کند و هیبت و شوکت او را در جهان ببرد.
- سلطان و درباریان مدوح شاعران نیز هیچ محدودیتی ازین عامل مادی تشویق کننده نداشتند.
- این شعرپیشینه دوره سامانیان را نیز با خود دارد.
- سایه هراسناک استبداد سلطان بدنبال هرچه شاعر و متفکر و نویسنده ؛ در حرکت بود تا همه را در غزنین نزد دربار سلطان گرد بیاورد. چنین آرزویی نیز تا اندازه یی برآورده گردید.

در نتیجه شاعران بسیاری جمع شدند، کمیت شعر و شاعر و سطح شعریت شعر بالا رفت. اما از آن جایی نظام حاکم سیاسی و به اقتضای آن فرهنگ حاکم

چیزی بیش از همان لزوم دید رانمی توانست تحمل کند، رشد فکر و اندیشه مغایران ناتوان بود. این است که بررسی کننده شعر دوره غزنویان، برای بازگشایی شعر آن زمانه، ناگزیر می شود به آن زمینه های مساعد و عوامل بازدارنده به ویژه در ساختار حاکمیت برسد.

اما شاعرانی را نیز داریم، که از همسویی با آن موج مورد نیاز حاکمان زمانه پای بیرون نهاده و پیام دل خویش را به عنوان بازتاب دهنده دل های مردمان دیگر ابراز داشته و فراتر از زمانه خویش پیامی برده اند. محدودیت هایی که دامنگیر این دسته از شاعران مثلاً دامنگیر حافظ شیرازی بود، به دشواری های زمانه ره می برد.

در کشور ما، انحطاطی که ناشی از بی کفایتی، قدرت جویی، و جنگ های قدرت جویان در همه زمینه ها سایه افکند، تنها پس مانی های اجتماعی و اقتصادی، حاصله دل آزار آن نبود. حیات شعر فارسی، با درد های علاج ناپذیر و محروم از مداوا و روبرو شد. انحطاطی که بار دیگر پس از سقوط تیموریان هرات آغاز شد، جنگ های بازمانده گان احمد شاه درانی و قدرت جویان ویرانگر بازمانده از سردار پاینده محمد خان محمد زایی، چون فرو کوبیدن میخی های بود بر تابوت حامل فرهنگ.

چند سالی از دور دوم امارت شیر علی خان که چهره جنگ و خونریزی، ویرانگری و تباهی افرینی های پیشینه، ناپیدا بود، و موافقت شخص امیرنیز در رویش های دارنده اندک جان و توان بی تأثیر نبود، جلوه های از امید به تبارز بهتر شعر را می بینیم. هر چند برخی از شاعران عزلت رسیده و سرداران گوشه گیر از قدرت طلبی در سالیان پیش نیز شعر سروده اند، اما ناهنجاری های زمانه و اثرات مخرب جنگ و بی علاقه گی نزد امیران به فرهنگ و منجمله شعر، زمینه یی برای حضور حتماً اندک چشمگیر هم برجای نهاد.

سالهای پس از توفیق استعمار بریتانیه و امیر عبدالرحمان خان برای در دست داشتن قدرتی که منافع هر دو را خدمت نماید؛ یکی از سیاه ترین روزگار دامنگیر فرهنگ و شعر را میابیم. زیرا استعمار بنا بر نیاز ها و کارکردهای مفیدتر در افغانستان به عدم رشد و تعالی فرهنگی علاقه داشت و امیر قهار عبدالرحمان خان، شخص بی سواد بود که توانست انحطاط دیرینه و پیشینه دل آزار را حفاظت نماید. اگر نقش احتمالی ملکه دلخواه اش بوبو جان را در چاپ دیوان حایشه درانی و علاقه شخصی امیر را به چاپ کلیله و دمنه که شاید پنداشته بود از تجارب حیوانات نیز بهره بردارد، کنار بگذاریم، به روزگار اسفباری میرسیم که دامنگیر شعر و ادب بود. در واقع کشور ما از آن زمینه هایی که در بارها برای رشد شعر و ادب مساعد می نمودند، طی سده ها و از جمله سالهای زمامداری امیر عبدالرحمان خان محروم ماند.

اما از سوی دیگر، از آن جایی که عادات و سنن کتاب خوانی و شعر سرایی ریشه در میان مردم داشته است، خانواده های با فضل و علم در پرورش کودکان خویش به فراگیری دانش زمانه می کوشیدند. برخی به جای و مقامی از دانش میرسیدند که محتاج حامی و یا حامیانی بودند، در زمانه خفقان زای فرهنگی، برخی ازین سر برآوردگان راه مهاجرت از افغانستان درپیش گرفتند، برخی مانند واصل در افغانستان ماندند.

دردل همان شب های سیاه فرهنگی حاکم؛ وچیره گی جهل و جهل پسندی دربار و انزوایی که دامنگیر افغانستان نموده بودند، عبدالله خان ملقب به قاری را میایم که با توجه به وسعت اطلاعات و فراورده های قلمی اش، میشود گفت که هم سنگی در ترازو نداشت.

ویژه گی ها

چنانچه در نخستین یادکردها گفتیم، لازم است که او را با توجه به مقیاس های زمانه اش در نظر آوریم و به سنجش بنشینیم. نظام استبدادی که پس از عبدالرحمان خان به اشکال دیگری نیز عمر یافت، شاعر و کارمند دولت را به مدح سرایی نیز فرا می خواند.

با نگاهی ازین دریچه به او و شعر هایش، به زمینه ها و عوامل سرایش شعر مدحیه او میرسیم. آن زمانه و حاکمیت ارزوهای اجباری است که مرحوم قاری از جمله ۵۵ قصیده یی که من برشمرده ام، ۴۵ قصیده خویش را در مدح امیران و شاهان و بقیه درباریان سروده است. و هنگامی که بررسی و بازنگری در زمانه ما، مقیاس های آن زمانه را در نظر میاورد؛ و بقیه کارکردهای او را باز می نگریم، به تأثیر دو خواستگاه در شعر و نبشته های پژوهشی او میرسیم: نخست چارچوبی که استبداد مدح پسند بر او تحمیل کرده است. ازین روبرای دریافت انگیزه های مدح سرایی بسیار مهم است که این عامل را در نظر بگیریم. دوم، خواستگاه دل قاری مرحوم. که درین حوزه او را مختار ورهیده از بند استبداد حاکم و چارچوب های تحمیل شده و محدودیت های آزاردهنده اجتماعی و فرهنگی و سنتی می نگریم. در زمینه نکارش کتاب سراج التواریخ شادروان کاتب فیض محمد نیز این دو عامل نقش داشته اند. لزوم دیدهای امیر حبیب الله خان و آن چی کاتب در ست برداشت کرده است.

درین محفل گرامی از میان این بخش از فراورده های شعری قاری مرحوم به یک نمونه و آن هم به صورت کوتاه به موقف او به موسیقی اشاره می نمایم: زیرا این مثال برای ما از نگاه برخورد بسیاری از علمای دین که در افغانستان سازنده گان اداره امور و امر و نهی جمهور شده اند، نیز حایز اهمیت است.

دوستدار موسیقی

شادروان قاری مسلمان بود. قرآن را از برداشت و براساس قولی که جملگی بر آن اند، در تفسیر قرآن نیز دست بالایی داشت. ازین رو موقف او را در برابر موسیقی بسیار مهم و مصلح می پذیریم. و معیارهای در پیش گرفته شده و عملکردش را با آواز خوانان مدار اعتبار قرار میدهیم.

بطور مثال از انگیزه سرایش شعری یاد میکند به قول خود ایشان، در حدود (سال ۱۳۴۸ قمری) که رحیم گل میخواند سروده شده است. و برای مزید معلومات می افزاید: این بزم طرب در کوچه شمع ریزها به جای عبدالجبار خان رسام بود...

پاره هایی از غزل ایشان را میاوریم:

شب که آن مه پاره، طرح بزم با احباب ریخت
از صفای جلو خود رونق مهتاب ریخت
خواب راحت یک قلم از چشم حیرانم پرید ...
فکر مزگان تو خارم تا برخت خواب رفت

همچنان روابط دوستانه یی با مرحوم استاد قاسم داشت.

مراجعه به این بخش از اشعار قاری بزرگوار و بقیه مصلحین نیک اندیش، هنگامی بیشتر برای مردم کشور ما مطرح می شود که عده یی زیر نام همان دین و مذهب، در روایسین سالهای سده بیست و دهه سده بیست و یکم، نوارهای آواز خوانان را به دار میاوزند، زبان خوانندگان را با تهدید و دشنام به دهن فرومی برند و در یک جمله با موسیقی یا یکی از نیازهای مهم انسان به خصومت می نشینند.

ستایشگر علم

بازنگری ما به برداشت ها و تفسیرهای نیک اندیشانه قاری وقتی تکیه گاه بیشتر میابد که آن بزرگوار را در قصایدش در مقام ستایش علم میابیم. می بینیم که رادیو را به ستایش نشسته است.

احترام به دگر اندیش

نگاه می کنیم که در زمینه دگر باوران چه نظر نیکویی داشته که به تقریب ورود خانم زردشتی به کابل قصده بلندی می سراید و از فیلسوفی چون دکارت در شعر خویش یاد میکند.

ازین رو، یاد کرد از قاری گونه یی از رویکرد به اورا در بسا از مواردی مطرح میکند که در جامعه ما و درین زمانه تفاوت دیده ، از نظرها فرو افتاده و با آنها بی حرمتی شده است. قاری در زمانه یی که جهل و استبداد بران ترین تیغ و دروگر معرفت بودند، شمعی افروخت، اما اکنون در زمانه دیگر که همه جا را علم و دانش فرا گرفته است، با دریغ و افسوس که در کشور ما ، آن تیغ ها به کندی نرسیده اند.

به شادروان قاری ازین وجه نیز باید نگریست و احترام به جای آورد.

قاری عبدالله

شرح احوال عارفان خوش سخن	ز دل هامی کشد غصه رنج و محن
شب تحیب و جلسه علم و ادب	جانفزاست به کابل هند و یمن
ذکر قاری عبدالله عارف وطن	ز عطر سخنش خجل شود مشک ختن
شد میسر یاد عارف ، عالم ادب	بسعی و همت (مهرین) درین وطن
معترف به کفش برداریش (بهار)	فخر ملک الشعراء آن سالار سخن
بهر شناخت (قاری) یکی لب سخن	یک مصرع (بهار) کافیت هر زمن
سخن شناس می شناسد جوهر سخن	اگر در هرات باشد مصر و عدن
شور بلبل طرب آورست بهر وطن	بیاغ و راغ و کوه و صحن چمن
آثار (قاری) مشحون ز حُب انسان	علم و عرفان و عشق ذوالمتن
جای آن دارد کاشب صاحب سخن	ز خوان (قاری) ما را سازد شیرین من
کز فیض حضور گردیم مست طرب	سر حال به سور آورد هر رگ بدن
تا بزم دگر روح تازه ماند بتن	عاشق دُر سخنیم تر گل و یاسمن
درودست هدیه (وکیلی) و اهل ادب	به ارواح عارفان فقید وطن

این چکامه به مناسبت یاد و بود از مقام شامخ استاد سخن (قاری عبدالله خان مک الشعراء) فقید که به اهتمام انجمن فرهنگی افغانهای مقیم شهر استراسبورگ - فرانسه بتاریخ شنبه ششم ماه فبروری ۲۰۱۰ مطابق هفدهم دلو ۱۳۸۸ خورشیدی بر گزار و از میان افاضل مقیم اروپا دانشمند و محقق آقای نصیر مهرین که در تدویر این گرد همایی نقش کلیدی دارند ، انشاء شده است.

یک برگ گل نمانده به گلشن بهار کو
 رفته است آبروی چمن آبشار کو
 امروز مردمان همه در خواب غفلت اند
 غیر از ستاره دیده شب زندهدار کو
 دو مصرع غزل از صفحه ۱۷۶ کلیات ملک الشعراء قاری عبدالله خان
 گر به پاس همزبانی جانب کابل روم
 دوستداران سخن بر سر نهند افسر مرا
 دوستانی دارم اندر خطه بلخ و تخار
 کز وفا مانند جان گیرند اندر بر مرا
 کفش برداری می کنم در محضر قاری اگر
 به که در ایران «فروغی» جا دهد بر سر مرا
 ملک الشعراء محمد تقی بهار

این شب میمون به عاشقان فرهنگ مبارک بادا
 تجلیل بزم شعر و ادب ، سرود و آهنگ مبارک بادا
 خوشست شب دیدار بلبلان سخنسرا درین غربت سرا
 به علمبردار فرهنگ، هم میهن با عار و ننگ مبارک بادا
 (ب ، وکیلی)

دست تهی می آیند و دست تهی می روند انام
 ازین آمد و شد ، نام بد و نیک می ماند مدام
 خوشا بحال کسان، کز جهان می روند نیک نام
 در هر انجمنست ذکر خیر شان هر صبح و شام
 جهان معروض فنا ، پیوسته راهی عدم انام
 فقط در رسائل و کتب ، ماند گارند نقوش کلام
 مصداق سخنست ذکر خیر ، شعرای شیرین کلام
 جهان پدرود گفته اند ، سخنان بجا مانده تمام
 از آدم و حوا تا کنون باقیست ، نام و کلام
 دگر نشانی نمانده از فقر و حشمت عظام
 کلام ناب پُر معانی ، نیست افسانه اوهام
 علم و حکمتست، سر خلقت ارض و سما و اجرام
 شغل رسل و عارفانست پند و وعظ و پیام
 جاهلان می رهنند ، از شر خرافات و اوهام
 وقت تعاطی و کارست (وکیلی) با علما کرام
 فرهنگ خدشه دار شده ، بس است اهمال و منام

قاضی محمد موسی عثمان

مدیر مسؤول وصاحب امتیاز جریده طنز بینام

تورنتو/ کانادا

نامه به محفل بزرگداشت ادبی دانشمند بزرگ مرحوم قاری عبدالله خان ملک الشعراء

علاقمندان ادبی محفل باشکوه مرحوم قاری، لطفاً سلام ها و پیام های نیک
مرایبید.

به انجمن فرهنگی افغانهای شهر استراسبورگ / فرانسه.

به عزیزی که این برنامه افتخارفرین را سازمان داده اند. با تمام علاقمندی
و آرزوی که دارم، بد بختانه من نمی توانم در خدمت دوستان حضور بیابم.

دانشمندان افغانستان، که دایرة المعارف جلد پنچ را نوشته اند، در صفحه
(۹۰۲) سوانح قاری عبدالله خان را آنقدر مختصر و خلص نوشته شده اند که شما
فکر می کند زمانی قاری عبدالله خان بدنیا آمده که تذکره نویسی وجود نداشته
است.

عبدالله "قاری" عبدالله قاری از اساتید شهیر و فضلی عهدامیر حبیب الله خان
و در عالم شعر و ادب معروف، عالم ادبی افغانستان بود، قاری در ادب فارسی
و عربی تسلط داشت و خط خوش می نوشت عمر اش را در تدریس و تعلیم اولاد
مکاتب تصنیف و ترجم کتب درسی و ادبی بسر رسانید و تقریباً هژده رساله و کتب
در این موضوع نگاشت که اغلباً به طبع رسیده، دیوان اشعار اش در لاهور چاپ
شده و قاری که در سال (۱۲۸۸) در شهر کابل در خانه پدر اش حافظ قطب الدین
بدنیا آمده بود در سال (۱۳۲۲) شمسی در شهر کابل از دنیا رخت بر بست وی
هفتاد و پنج سال عمر نمود قاری جوایزی از انجمن ادبی کابل و نشان درجه دوم
معارف راز وزارت معارف و لقب ملک الشعراء راز طرف اعلی حضرت
پادشاه افغانستان حاصل کرده بود او شخص متقی و متوضع صوفی مشرب و نیکنام
بود ..."

پیام داکتر ثنا نیکی

به همایش یادآوری از عارف و سخن سرای توانا ملک‌الشعرای معاصر
افغانستان استاد قاری عبدالله در شهر استراسبورگ در فرانسه.

وطن ای نكو نامت افغانستان
هوایت خوش و منظرت دلستان
روان بخش دلهاست بوم و برت
سر الفت ما و خاك درت

قاری عبدالله

به دست اندکاران کانون فرهنگی افغان های شهر استراسبورگ در فرانسه و
دانشمند گرامی نصیر مهرین! همت والای شما در برگزاری همایش یادآوری از
عارف و سخن سرای توانا ملک‌الشعرای معاصر افغانستان استاد قاری عبدالله
قابل تمجید است. از دعوت تان در این همایش ممنون و سپاسگزار هستم و از
اینکه نتوانستم در این محفل با اهمیت فرهنگی حاضر باشم، متاسف هستم. وعده
می دهم که در پخش و تعمیم مواد این همایش بزرگ سهم فعال داشته باشم.

داکتر ثنا نیکی
تورنتو کانادا

بنام خداوند بخشاینده ی مهربان

میر عبدالحلیم واعظی

زبان گفتاری در شعر قاری عبدالله ملک الشعراء

سلام به شما دانشمندان، دانش پژوهان، هنرمندان و عاشقان و پاسداران زبان کهن و پر مایه فارسی دری. شما که با تلاش های پیگیرتان به غنای فرهنگی و ادب از راه انتشار آثار، تدویر کنفرانس ها، پژوهش ها علمی و فرهنگی، ریشه های پر بار این نهال برومند و گرامی را آبیاری مینمایید و حیات می بخشید. زحمات علمی و فرهنگی پر ثمر شما در یاد بود از مشعلداران و فرهنگیان عرصه ی ادبیات ستودنی است. زحمات شما پلی استوار است بین فرهنگها و نسل های دیروز و امروز که از آن میگذریم. آنچه را بنا کرده اید، از بلندای آن با دیده گاه های امروزی به پیش کسوتان فرهنگ و ادب بخوبی میتوان نگرست. به اندیدار ها، نیازی نهایت مبرم محسوس است. بنابر آن، قلباً به زحمات شما ارج میگذاریم. صحت و موفقیت مزید شما را در تدویر همچو یاد بود ها از خداوند منان آرزو داریم. خصوصاً که موقع مساعد گردید تا اینجانب نیز سخنانی را که سالها بود در روی کاغذ ها نوشته بودم به سمع دوستداران شعر و ادب و دوستان و علاقمندان مرحوم قاری عبدالله خان برسانم.

تصور من این است، که در باره مقام ادبی آثار منظوم، منثور و ترجمه های قاری عبدالله خان ملک الشعراء، که پنجاه و پنج سال از حیات خویش را در راه تعلیم، تدریس و تالیف صرف کرده است، پژوهش های علمی که بخش های گوناگون زبان و ادبیات را در بر میگیرد صورت گرفته است. ولی در خصوص ترجمه های او کار مسلکی و علمی بیشتر را میطلبد. همچنان هر یک باری که دیوان قاری مرحوم را مطالعه می نمایم، به یک ظرافت و باریکی و توجهات آگاهانه و دانشمندانه ی ایشان میرسم. باری متوجه شدم که قاری مرحوم بسا جای ها به استفاده از زبان گفتاری، علاقه داشته است. پس از شنیدن خبر محفلی که امروز دایر شد، به اطلاع دوستان برگزارکننده رسانیدم که میخواهم مطلبی زیر عنوان زبان گفتاری راقرائت نمایم. البته به خوبی میدانم که در حضور شما صاحب نظران، منتقدان ادبی با صلاحیت سخنرانی من در باره این موضوع کاریست دشوار. خواهش اینجانب این است که با بزرگواری اشتباهات مرا نشان دهید. از آنجایی که این زبان، یا زبانی که مرحوم ملک الشعراء با آن شعر سرود و نوشت، از نظر شیوه بیان، ساختار دستوری، افاده معانی، احساسات، عواطف، رسایی، ترکیب ها و غنای فرهنگی زبانی است اوقیانوس گونه و بسیار غنی، ممکن است دسترسی به همه بسیار مشکل باشد. پس بهتر است که بخش هایی از کار او را در نظر بگیریم و پیرامون آن تحقیق نماییم.

بامطالعه و مراجعه پیهم به کلیات قاری ملک الشعراء، که یکی از چشمه های حیات بخش ادبیات معاصر است، خوب متوجه میشویم که قاری از تحول و ترقی زمان با خبر بوده است. به طرز و اسلوب جدید علاقه و رغبت شدید نشان میدهد. گرچه دلبسته ی نمونه های قدیم شعر است و اصول و سنت های قدیمی را نگهداری و پاسداری میکند؛ اما شیوه های کهن در شعر را با طرز های جدید سازش میدهد. از همین سبب است که کاخ بلند سخن اش همچو قد سرو از گزند باد و باران زمانه در امان است.

اشعار قاری روح و جسم آدمی را پرورش و صیقل میدهد راز و رموز زندگی را برای دست یافتن به مدارج والا تر انسانی و حیات هدفمند مهیا و باز میکند به تمام معنا دیدگاه های قاری ملک الشعراء دیدگاهی عرفانی، اخلاقی، انسانی و اجتماعی است قابل توجه است که در سراسر کلیات شاعر حتی یک کلمه زشت و قبیح را نمیتوان یافت. سرود هایش اخلاق را به حد کمال رسانیده است. گاهی با زبان آموزگار دلسوز و مهربان و زمانی مانند یک هموطن خیرخواه، زشتی ها و نابسامانی های زندگی را به خواننده گوشزد میکند و زیبایی های حیات را با محبت و نعره های شوق انگیز با تصویر دیگری مقابل چشمان میگذارد. او اجازه نمیدهد که ریشه های زندگی و امید افسرده شوند. شعرش آینه دار ارمان های اجتماعی و بشری اوست.

اشعار قاری انباشته از واژه سازی ها، عبارت ها دلچسپ، ضرب المثل ها و سایر صنعت های ادبی میباشد.

طوری که پیشتر گفتم، یکی هم بکاربردن زبان شفاهی در شعر اوست. کارگیری از عناصری محاوره یی در شعر او بیشتر مربوط میشود به سبک هندی تا به سبک عراقی و خراسانی. میرزا عبدالقادر بیدل نسبت به دیگر شاعران دوره سبک هندی، از زبان گفتار در آثار خویش سود برده است. قاری ملک الشعراء بابکار گرفتن زبان شفاهی و فرهنگ مردم در شعر، از یک جانب خواسته است که خود را با آن کاروان هم گام و هم سفر سازد، از سوی دیگر، کار ثمر بخش او باعث غنابخشی و سودمندی زبان، فرهنگ و ادب در کشور گردیده است. استفاده مناسب از زبان گفتار در شعر، آرزوی شاعر را با خواننده گره میزند؛ و به شعر فضای عاطفی و رنگ خاص می بخشد. از آن گلستان شعر چند شاخه گل چیده ام. نمونه هایی را میاورم و آنرا به شما پاسداران ادب و فرهنگ پیشکش نموده و از تبصره های بیشتر خود داری می نمایم.

به زیر بار غلامی کس مرو زنهـا ر
که این حدیث ز آزادگان مرا یـاد است
همین ترانه ز آزادگان رسد در گـوش
که آبروی اسیران مدام بر باد است

کلیات

صفحه ۸۱

زیر بار نرفتن: تحت تسلط، فرمان و امر کسی نرفتن
برباد شدن: پایمال شدن، بی عزت شدن، نابود شدن

پاره پاره است دلم گر چه ز تیغ نگهت
مژه را گوی که جایک سر سوزن باقیست
ص ۷۹

یک سر سوزن: کنایه از جای بسیار بسیار کوچک به اندازه یک سر سوزن

بار طبع تو گر این مشقت غبارم شده است
رنجه خاطر مشو از یاد شما خواهم رفت
ص ۵۴

از یاد رفتن: فراموش کردن، از ذهن رفتن

در دل دشمن به سختی عاقبت جا کرده ایم
این هنرگر راست پرسی پیشه ی تیر است و من
ص ۱۷۳

پیشه: حرفه، مسلک و مهارت

مباش در پی آزار خلق و ایمن شو
ضرب المثل: که بهر خویش بود چاه دیگران کنان
ص ۱۷۲

به خاک پایش از شوق سجود ما کی میگوید
مگر گاهی روان سازم بدست بوسه پیغامی
ص ۱۹۱

بوسه به پیغام کردن: کار قابل اجرای را به سهل انگاری آنرا بدیگری سپردن

جمال دلکش زن گوهر است و گوهر را
ز چشم هر کس و ناکس کنند پنهانش
خوش آنکه گوهر ناموس از کفش نرود
و گر نه کیست که افتد بفکر توانش
ص ۲۵۲

هر کس ناکس: از همه مردم خوب و بد
توان: پول یا جنس که در مقابل عملی عمدی یا اشتباهی برای جبران خساره
پرداخت میکنند

گرفتم حق تیغیت را به گردن
دگر تیرت چه توان میگذارد

به عاشق چشم شوق یار شیرین دیدنی دارد
که سازد در نظر ها تلخ بادام شکر بسته
ص ۱۸۲

دیدنی: آنچه که دیدنش لازم است

ص ۳۴ الهی چشم بیمارِت سلا مـت
مکـن از درد خودبیمـارکس را

سلامت: تن درستی، جور، سالم

ص ۱۶۸ بیاد جلوه اش گلگون سرشک از دیده میبارم
چه حاجت بیت رنگینم برنگ دیگران بستن

حاجت: احتیاج، نیاز و امید

ص ۶۰ شبی به کوی تو آهسته پای بنهـادم
صدا ز شرفه پایم رقیب سگ برداشت

شرفه: کنایه از صدا خفیف که از برداشتن و گذاشتن پا بوجود میآید

ص ۱۴ هزار مرتبه شرمندۀ وفا شده ام
که آشنا به تو بیگانه آشنا شده ام

شرمنده شدن: کسی که از عمل نادرست پشیمان و شرمسار باشد، خجالت کشیدن

ص ۱۹۲ به سوزن چاک های سینه ام نتوان رفو کردن
که در دل زخم کاری خورده ام از تیغ مژگانی

رفو کردن: پارگی های لباس یا جسم را کوک یا بخیه زدن، دوختن

ص ۱۶۹ به چشمم گل فتد گر تیز بینم روی گلبرگت
چرا در خاطر زین رهگذر خاری خلید از من

به چشم گل افتادن: لکه یا نقطه سفید رنگی که در اثر بیماری یا در چشم ظاهر میشود زیبایی و دید چشم را صدمه میزند و آب مرواید نیز گویند.

ص ۷۸ پهلو نشین کیست ندانم خدنگ یار
شد مدتی ز گوشه دل پا گرفته است

پهلو نشین: رفیق، همدم، هم صحبت

پا گرفتن: قطع علاقه و دوستی کردن

- ص ۵۸ اگر چه از خط او تنگ گشته جای دهن
برای خال لبش گوشه و کناری هست
گوشه و کنار: کج و پهلو
- ص ۸۳ به حیرتم که چرا چشم یار مخمور است
که دور میکند ناز در اجاره اوست
اجاره کردن: مکانی را در مقابل پرداخت پول موقتاً در اختیار داشتن
- ص ۵۸ ملک دل را بی سبب عشق تو سر کاری نمود
ای شه خوبان مگر انصاف در سر کار نیست
سر کاری نمودن: ضبط کردن، دربند داشتن، مصادره کردن
سر کار: ملک، دولت
انصاف: عدالت و رفتار درست بر اساس حق
- ص ۱۶۷ متاع صبر من قاری ند زدد سخت می ترسم
نگاهش یاد دارد سرمه را از چشم دزدیدن
سرمه را از چشم دزدیدن: با مهارت چیزی را دزدیدن
ما در گفتار روزمره داریم که می گویند: سرمه ره از چشم میزنه
- ص ۱۲۹ در مزاج مانمیسازد چو زاهد زهد خشک
چاره جویی های طبع با شعر تر خواهیم کرد
چاره جویی کردن: راه حل مناسب پیدا کردن، تدبیر خوب سنجیدن
از تو دل بردن و از ما همه سر باختن است
برد و بای من تو نیست چو دیگر بازی
برد و بای: بردن و باختن
- ص ۷۴ زحلقه چشم به راه است صید مطلب را
خدا نکرده رود دام را شکار از دست
چشم به راه بودن: در انتظار کسی بودن
از دست رفتن: از دست دادن، تلف شدن، ضایع شدن
- ص ۳۶ مکرر خط برات بوسه ام بر لب نوشت اکنون
به مهر خاتم لعلش رسانم این مثنی را

برات: رسید، حواله که در مقابل آن به دارنده پول یا جنس میدهند

دانش خزانہ ایست که نقصان پذیر نیست
خرچش کند بروز و شبان گر خزانہ دار
ص ۲۲۴

خزانہ: مکان و محل هر چیز مانند پول، علم و دانش
خزانہ دار: مردی با اعتبار که حساب و مقدار خزانہ برایش معلوم است

جهان جهان تلاش است وقت وقت عمل
تلاش گر نكنی زندگی شود دشوار
ص ۲۲۰

دشوار: سخت، مشکل
تلاش: جهد، سعی و کوشش

برای کار درین کار گاه آمده یی
مباد در صف بیکارگان روی به شمار
ص ۲۲۰

کار گاه: محل کار و حرفه
به شمار رفتن: به حساب آمدن، حساب شدن

به غیر سینه دلگیر تنگ حوصله ام
نشد پسند غم عشق او دگر جای
ص ۱۹۲

دلگیر: ملال آور، غم انگیز
پسند: مورد علاقه، خوشایند، دلپذیر

مرگ خود را بدعا می خواهم
از خدا من بخدا از دستت
ص ۶۴

بدعا خواستن: آرزو، حاجت چیزی را خداوند کردن

همه از طالع و بخت بد ماست
هر چه آید سر ما از دستت
ص ۶۴

بخت بد: بد اقبال، بد طالع

از آن به دیده ما گرم میخورد خورشید
که اندکی به گل روی یار مانند است
ص ۷۵

مانند: نظیر، مثل
گرم خوردن: علاقه داشتن، خوش داشتن، پسند کردن

- سر هم چشمیت کجا میداشت
چشم نرگس اگر حیا میداشت
ص ۵۵
- هم چشمی: رقابت نا سالم داشتن برای عملی
- مگر که نیست تو را ای فلک بلای دیگر
که میکنی به غم دوست امتحان مرا
ص ۳۴
- امتحان کردن: ارزیابی کردن، آزمایش کردن
- کار من عشق و یار من غم اوست
ای که پر سی تو کار و بار مرا
ص ۳۵
- کارو بار: پیشه، حرفه مسلک
- بسکه از خود برده شوق روی یار آینه را
غیر حیرت نیست چیزی کار و بار آینه
ص ۲۵
- تبسمت چه نمک بر جراحتم پاشد
کز آب تیغ تو زخم دلم گزک بر داشت
ص ۶۰
- گزک بر داشتن: ورم پندیدگی که از اثر جمع شدن آب در زخم بوجود میآید
- چیزی به سگت نمی توان گفت
چون در نظر آشنا ست ما را
ص ۳۱
- در نظر آشنا بودن: شناخت و معرفت قبلی از هم دیگر داشتن
- به کویش رفت و ما را ساخت رسوا
چه سازم طفل اشکم بی سر افتاد
ص ۱۰۸
- بی سر افتادن: یاغی شدن، بی پروا شدن
- به گوش آن بت شنگول کس نگفت از ما
که دل ز حلقه بگوشان گوشواره اوست
ص ۸۳
- حلقه بگوش: مطیع، فرمانبردار
- ملک دلم خراب شد از یک اشاره اش
نازم به آبروی تو چه شمشیر کرده است
ص ۶۶
- شمشیر کردن: کاری مهمی را انجام دادن

تا کی بچشیم زهر چشمت
حرفی که لبست شفاست مارا

ص ۳۱

زهر چشم چشانیدن: با رفتار خشونت آمیز و آزار کسی را مجبور به اطاعت کردن

دست تو بگار اگر توانا گردد
سر مایه راحت مهیا گردد
کم کم پی فردای خود اندوخته نه
گویند که قطره قطره دریا گردد

ص ۳۸۶

مهیا: آماده و تیار
اندوختن: ذخیره و پس انداز کردن

به قدر ذره حیا هم نمی کند خورشید
چرا به روی تو این کوچه گرد میخیزد

ص ۹۳

کوچه گرد: آدمیکه بیهوده در کوچه گشت و گذار میکند و باعث آزار و اذیت دیگران میشود. به روی خیزیدن: در حال برخاستن در مقابل کسیکه نوعی گستاخی محسوب میشود.

تا رقیب ای شوخ پهلویت نشست
حرفی پهلو دار با ما میزند

ص ۱۱

حرف پهلو دار زدن: کنایه گفتن

ندارم با نگاهت بر سر دل گفتگو هرگز
بهر قیمت که خواهد گیرد آنرا خوش خرید از من

ص ۱۶۹

خوش خرید: خوش معامله در اثنای خرید و فروش

طی گشت به صد خون جگر مرحله عمر
این راه خطر ناک عجب کوه کمر داشت

ص ۸۲

کوه کمر: بلندی و میانه کوه که پیچ و خم کوه را میسازد

دلا از چشم و مژگانش حذر کن
به دست مست بنگر خنجر افتاد

ص ۱۰۸

حذر کردن: احتیاط کردن ، پرهیز کردن

روزش سیه همچو شب نمایی
کس با چو تو مه چرا نشیند
ص ۹۱

روز سیاه کردن: کسی را بد بخت ساختن، به مصیبت دچار ساختن

پای او دی بخواب بوسیدم
از حیا خویش را بخواب انداخت
ص ۶۳

حیا: شرم

نقطه از خال بر آبروی تست
تا که کرد این بیت عالی انتخاب
ص ۴۶

انتخاب کردن: پسند کردن، خوش کردن مکانی، چیزی، کسی

به گریه چاره نفس ستیزه خو سخت است
هزار مرتبه این گرک دیده باران را
ص ۴۷

گرگ باران دیده: کنایه از انسان با تجربه و روزگار دیده است

چون مرا ای دل دهان بوسه نیست
از لب دلدار دندان کننده ایم

یادداشت: از کلیات ملک الشعراء قاری میتوان نمونه های وافراز زبان گفتاری را آورد از آنجاییکه وقت مطابق پروگرام تعیین شده به خوانش همین نمونه ها بسنده کردم.

گر ما مقصریم تو دریای رحمتی
جرمی که می رود به امید عطای توست

فشرده‌ی از فعالیت های کانون فرهنگی افغان های شهر استراسبورگ در فرانسه

ثور ۱۳۹۱ خورشیدی

می ۲۰۱۲ عسیوی

اولین برآمد کانون در بهار ۱۹۹۸ همراه با برگزاری شب شعری بود، که در آن فرهنگیان و ادبای گرامی مانند نادیه فضل، خالد نیازی، شبگیر پودلادیان، توکل هروی، مسعود فارانی، مسعود قانع، محمد زرگریپور، شکرالله شیون، سالار عزیزپور، کاوه شفق آهنگ و تعداد دیگری از عزیزان شرکت کرده بودند.

این شب فرهنگی که اولین گام و نخستین حرکت کانون بود، پیش در آمدی شد که تمامی فعالیت های بعدی کانون را رقم زد. این محفل شعر و ادب که با موفقیت تام سپری شد، به عنوان اولین دست آورد، مشوق تداوم کار و فعالیت های هنری، ادبی سالیان بعد شد. از آن تاریخ تا به امروز کانون در ساحات گوناگون سعی و تلاش فراوان کرده است.

فعالیت متداوم، پر محتوا، متنوع همراه با شور و شعور، کانون را در کنار یکی از فعال ترین انجمن های فرهنگی خارج از کشور قرار داد. کانون نه تنها در مجامع فرهنگی افغانستان از نام و نشانی برخوردار شد که در سطح فرانسه بویژه مراکز فرهنگی و بشری فرانسوی به عنوان مرجع قابل اعتبار شناخته شد. چنانکه بخش زیادی از فعالیت های کانون مورد تایید و تحسین مراکز فرهنگی قرار گرفت و رویداد های فرهنگی- اجتماعی آن دائماً در رسانه ها و به ویژه مطبوعات شهر استراسبورگ بازتاب یافته است.

آنچه مربوط به فعالیت های چشمگیر و متداوم کانون میشود، از تجلیل برخی از جشن ها و روز های تاریخی کشور می توان یاد کرد.

تجلیل هر ساله از جشن استقلال. به این مناسبت، خانواده ها با عده یی از جوانان به ویژه پناهجویان افغانستان و دوستان فرانسوی در طبیعت در حاشیه یک جنگل نزدیک به دهکده بوست جمع میشوند و میله می کنند. این حرکت با پشتیبانی بلدی و مردم محل انجام میشود. هر تابستان جوانان کاغذ باد و یا گدی پران جنگی می کنند که این نمایش از محبوبیت خاصی در نزد فرانسوی ها برخوردار است.

باریهم جهت نیکو داشت سالگرد استقلال افغانستان از زیر سیطره ی انگلیس، آقای احسان الله افغانستان فرزند امان الله خان به دعوت کانون به استراسبورگ تشریف آوردند.

کانون هر سال نوروز یا جشن باستانی را با شعر و موسیقی برگزار کرده است. درین جشن که عده زیادی از هموطنان و علاقه مندان شرکت میکنند، همواره کوشش شده است تا چهره های نوی از آوازخوانان و هنرمندان افغانستان معرفی گردد.

هنرمندانی که در جشن نوروزی سهم گرفته اند از جمله : احمد ولید، محبوب الله محبوب، عبید جوینده، واحد واحدی، کاوه امین، لطیف راهی، فرویدون سرشک، احمد رشاد فیروز، نعیم مهربان، بصیر احمد نادی، شاه ولی سدوزی، جمال نظام، فیض احمد دوست و تعداد دیگری می باشند.

اعضای کانون هر سال می کوشند تا روز جهانی زن (۸ مارچ) را برگزار کنند. درین روز زنان دانشمند و فرهنگی افغان در قسمت های از برنامه نقش فعالی را بعهده می گیرند.

همین طور کوشش میشود تا شب یلدا، جشن سمنک، عید ها، جشن های عنعنوی و خانوادگی و... برگزار شود.

بخش دیگر فعالیت های ما، برگزاری کنفرانس ها، میزهای گرد و بحث های آزاد را در بر می گیرد. بدین منظور از نویسندگان و شخصیت های فرهنگی اجتماعی هم میهن و فرانسوی دعوت به عمل می آید.

تا به حال از شخصیت هایی که در محافل کانون دعوت شده است از جمله:

نصیر مهرین، لطیف ناظمی، شبگیر پولادیان، نادر نورزائی، فاروق فارانی، مسعود قانع، ابراهیم حجازی، استاد شفیق، استاد طاهر، داکتر عبدالکریم فرزانه، خانم یوسفی، داکتر حمایت الله اکرم، عبدالعنان روستائی، صبور الله سیاه سنگ، عبدالقدیر قاضی، زمریالی طرزی، داکتر نفیسه رشید، لیلا موگا، وحید یوسفی، محمود صفرزاده و ... می باشند.

موسیقی کلاسیک، سنتی و ناب افغانستان جای ویژه ای در فعالیت های کانون داشته است. تعدادی از هنرمندان موسیقی به دعوت کانون به استراسبورگ سفر کرده اند. از جمله آقای مددی، استاد رحیم خوشنواز، استاد غلام محمد عطائی، گدا محمد کبوتر، محمد صدیق بلبل، ظاهر هویدا، استاد ارمان، سمیع رفیع، آقای شیفته، غلام محمد و فرید نجرابی، حفیظ علی و دیفانی علی، گروه مسافر (میشل و رونی گروپ، سمیع محاق)، حسین ریاض، آقای منیر، سید محمود پرتو، نسیم خوشنواز، وحید هروی، شمس فرزند استاد هاشم، و ...

استادان و هنرمندانی از کشور های هند، پاکستان، فرانسه و... در محافلی دعوت شدند و موسیقی اجرا کردند از جمله : هاشم بندو ستاره ای درخشان رقص کتک، اندر ایود ویلون نواز هندی، سورندرو مولیک پیانو نواز هندی، دیباسیش بهاتاشارجی تبله نواز، سومیوجت داس ستارنواز، گروه موسیقی کلاسیک انوبهوتی، برادران صابری و...

درین چند سال، کانون شب های یاد بود و نیکو داشت برای بزرگان دنیای ادب و هنر دایر نمود، که به عنوان نقاط عطف در تاریخ فعالیت های کانون بشمار خواهند رفت. شب یاد بود مرحوم قاری عبدالله با همکاری نویسندگان و مورخ نصیرمهرین و حضور جمعی از شعرا و شخصیت های ادبی و همین طور حضور وابستگان و نزدیکان ملک الشعراء شکوه ویژه یی داشت. همچنان شب هایی را به مناسبت یاد از مولانا جلال الدین بلخیو مولانا عبدالقادر بیدل با جمع کثیری از شاعران، نویسندگان و فرهنگیان تجلیل نمودیم.

شب یاد بود احمد ظاهر که ظاهر هویدا درین محفل حضور فراموش ناشدنی داشت. شب یاد بود استاد سرآهنگ که آقای مددی در کنار دیگر شخصیت ها از جمله سخنرانان محفل بودند. همین طور شب یاد بود استاد ملنگ نجرابی، شب یاد بود بهاءالدین مجروح، شب یاد بود احمد شاملو و شب یاد بود گاندی نیز از جمله فعالیت های کانون اند.

افزون براین؛ کانون با همکاری برخی از مراکز هنری و پژوهشی، چند فیسثوال و نمایشگاه در مورد افغانستان برگزار کرد، که محتوای برنامه ها را نمایش فیلم، تئاتر، نقاشی، اجرا موسیقی اصیل، کنفرانس روی تاریخ هنر، سیاست و اجتماع کشور تشکیل می دادند.

ورزش و فعالیت های بدنی نیز بخش دیگر از تلاش های کانون را می سازد. عده سی از جوانان هر هفته جهت بازی والیبال در یکی از جمنازیم های شهر حضور بهم می رسانند. این جوانان بنام تیم کانون در برخی از مسابقات شهری و ولایتی همواره شرکت می کنند.

برپائی صنف آموزش زبان و سعی در جهت آموزش زبان فارسی دری در چند سال گذشته از طرف کانون صورت گرفته است. این کوشش ها متأسفانه بدلیل مشکلات زیاد نتوانست تداوم پیدا کند.

رسیدگی به امور اداری و مشکلات پناه جویان وبه ویژه جوانان زیرسن بخش زیادی از مصروفیت های دائمی ما می باشد. استراسبورگ بدلیل موقعیت جغرافیائی اش محل گذر و یا اقامت زیادی از پناهجویان اند. بدلیل سختگیری ها و شرایط زندگی ناگوار پناهجویان به کمک بیشتری از هر زمان دیگر نیاز دارند. در همین راستا از طرف اعضای کانون کوشش های همواره صورت می گیرد.

همکاری با نهاد ها و اتحادیه های دیگر از جمله ارگان های بشر دوستانه ی فرانسه، کانون های ایرانیان، هندیان و همین طور کانون افغان ها در شهرهای مختلف اروپا در چارچوب فعالیت های کانون بوده و این همکاری ها از جمله اهدافی اند که همواره دنبال می گردند.

در تداوم همکاری ها با محافل دیگر، کانون توانست در بخش فعالیت های بشر دوستانه مقداری دوا، لباس و کامپیوتر به افغانستان ارسال کند. در همین مورد با همکاری کمیته ی افرن-الزاس توانستیم دو تعمیر و چند صنف در لیسه حوض کرباس هرات احداث کنیم.

قابل یادآوریست که گزارش برخی از فعالیت ها، به ویژه شب های یاد بود در سایت های فرهنگیان افغان بروز یافته اند.

به امید پیشروی در فرهنگ پویا افغانستان و به امید توانائی بیشتر فرهنگیان کشور و به امید همکاری، همیاری و همدردی زیاد تر دلباختگان دنیای شعر، ادب و فرهنگ.

کانون فرهنگی افغانهای شهر استراسبورگ

